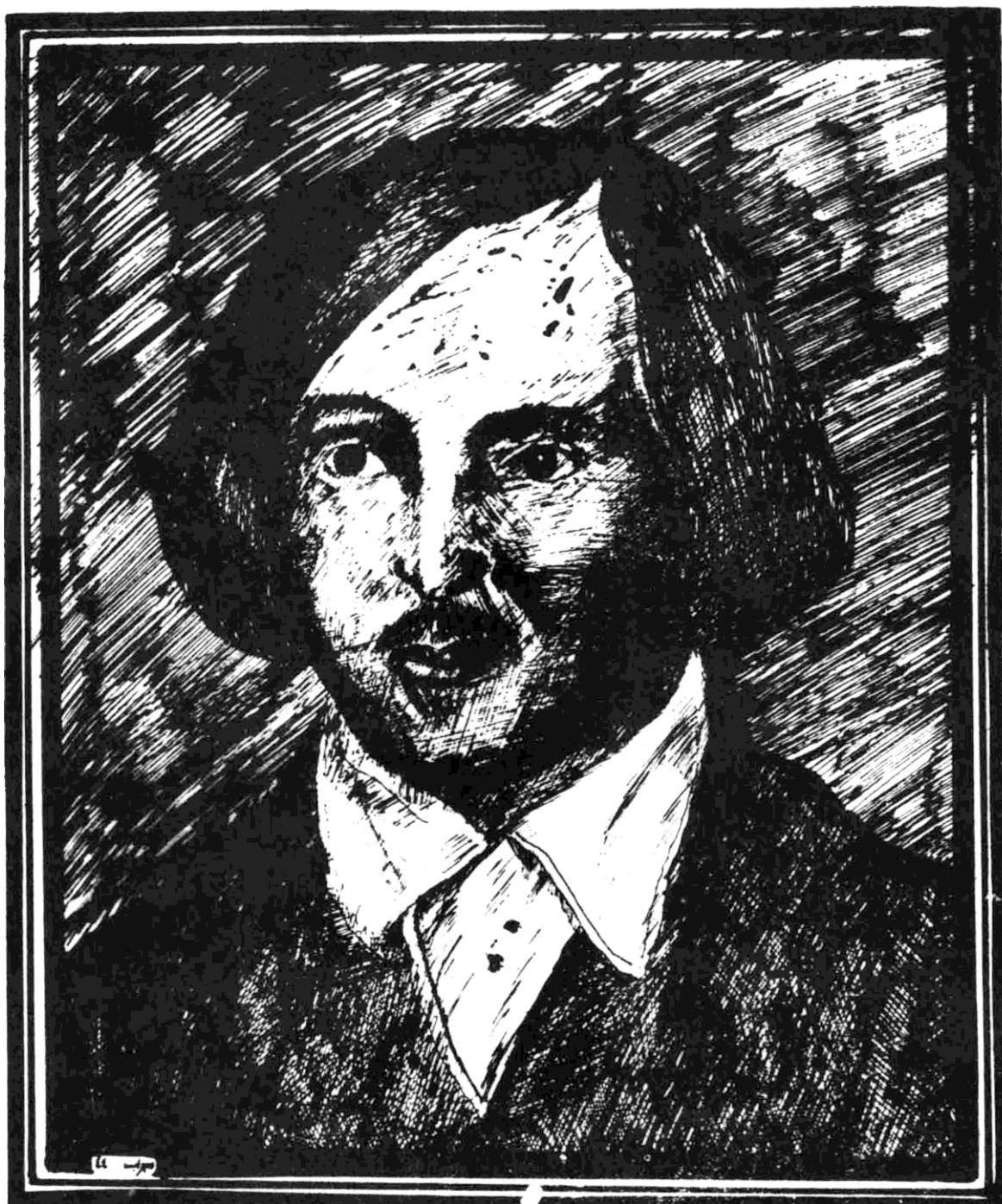


نیکلای گوگول

قماربازان

نمایش در يك پرده

ترجمه‌ی کاوه افروخته



قماربازان



انتشارات آبان

- ☐ سازمان چاپ و پخش کتاب
- ☐ قماربازان - نیکلای گوگول
- ☐ ترجمه‌ی کاوه افروخته
- ☐ تیراژ دوهزار نسخه
- ☐ چاپ آشنا
- ☐ حق چاپ داریم برای ناشر محفوظ می‌باشد
- ☐ چاپ دوم این کتاب به تاریخ اردیبهشت‌ماه دوهزار و پانصد و سی پنج
- شاهنشاهی به پایان رسید

سلسله
انتشارات
هنر آثار

۲

نیکلای گوگول

قماربازان

نمایشنامه در يك پرده

ترجمه
كاوه افروخته

مقدمه

گوگول

رسم است که در ابتدای هر کتاب صفحه‌ای چند بعنوان مقدمه از نویسنده ، مترجم و یا ... بعنوان تقریظ و شناسائی بهتر با نویسنده نگاشته میشود تا من و تو خواننده پیش از مرور همه کتاب انسی هر چند سطحی و آشنائی جزئی با افکار نویسنده پیدا کنیم - متأسفانه در مقدمه بیشتر کتابها - نه همه - به جز تاریخ تولد و مرگ و مجموعه آثارش - اگر خیلی حمت کند - چند سطر راجع بسبك و شیوه کارش - البته کوتاه - چیز دیگری نمی یابی. منظورم از این امر این نیست که بسبك و تاریخ تولد و مرگ - ضروری نیست بلکه آنست که تجزیه و تحلیل آثار نویسنده از دیدگاه پویائی (دینامیک) تاریخ و در نظر گرفتن شرایط و اوضاع و احوال تاریخی ، اجتماعی ، سیاسی ، ملی را نباید از نظر دور داشت . و ما در مقدمه قماربازان که نمایشنامه ایست از گوگول برآینم که به تجزیه و تحلیل آثارش نه آنچنان که توان انتظار داری بلکه آنقدر که در حیطه امکانات است پردازیم - اما در اینکه چقدر موفق باشیم معلوم نیست ، چرا که هر نوشته ای سایه ایست از راقم آن .

بهتر است بعنوان سرآغاز آشنائی با نوشته های گوگول جمله پوشکین را که در موقع قرائت نخستین فصول کتاب نفوس مرده گفته بود؛ ذکر کنیم. پوشکین گفته بود :

«خدا یا وضع روسیه چقدر اسفناک است!»

و این جمله موجز و رسا را پس از خواندن کتاب شئل، قمار باز، تصویر، نیز باید تکرار کرد. گوگول نویسنده ایست انقلابی - در آن زمان - ناسیونالیستی است که از اوضاع هرج و مرج تزاری، حکومت خانخانی، و ظلم و ستم فراوان، میسوزد و یادآوری افسانه‌های ملی، دلاوریهای، و فداکاریهای قزاق‌ها غیرت و تعصب و وفاداری گذشتگان نسبت بخاک میهنشان او را چنان در برابر تسلط اشرافزاده‌های لهستانی، و هم‌چنین مردم روسیه‌ای که از گذشته بدیده و به تقلید از اشرافزادگان زنگوله بندگی را پیابسته و روسیه گذشته را فراموش کرده و در سر یکنفره بایگانگان و زورگویان کنار آمده‌اند، از کوره در می‌برد که انعکاس روح سرکش و عاصی او را در تاراس بولبا و انتقام (موحش) در وجود قهرمان داستانها بخوبی میتوان یافت.

تاراس بولبا - از شگفت‌آورترین داستانهای زمانست، داستان دلاوریهای چند قهرمان نیست. حماسه‌ملنی است، پیکار آزادی است، برای رهایی از چنگال اریستوکرات‌ها، بولبا نمودار و تجسمی از خود گوگول است. مردی است، که تا آخرین لحظه به آئین، و رسوم، سرزمینش وفادار است و چنان در این راه - مومن که - «آندره»، فرزندش را که دلباخته دختری از خصم است و در این راه بجنگ بر می‌خیزد بدست خویش میکشد، و وقتی استاپ فرزند دیگرش تا آخرین لحظه وفادار بر سوم کهن میماند، و در زیر شکنجه دشمن جان میدهد بولبا مغرورانه و مفتخر با خون سردی بنمایشای قهرمان بزرگ می‌پردازد، و در میان نبرد بر نوشت پسرانش می‌پیوندند. او تمام وجودش بستگی به بزرگداشت ایمان، عقیده و مذهب جدادیش دارد. او جنگاور است، و خشن. کتاب تاراس بولبا تصویری است از روحیه سلحشوری و جنگجویی، تعصب نسبت به عقیده و ایمان مردم اکرائین و عدم تسلیم در برابر زور، حتی اگر زورگویی از ناحیه محترمترین و مخوفترین افراد بعمل آید. آنجا که بولبا پسرانش را مسخره میکند استاپ تاب نیاورده، میگوید:

- پدر نخند و مسخره نکن.

- عجب! اما نگفتی که چرا نخندم!

- گفتم نخند! درست است که تو پدر من هستی اما چنانچه باز هم بخندی، خدا

شاهد است، که کتکت خواهم زد! (۱)

بولبا معتقد است که نباید زیر بار حرف هیچکس رفت.

... پسر من همانطور که جلوم در آمدی هر که گبرت آمد خرد و خمیرش

کن وزیر بار هیچکس مرو!

تاراس بولبا حماسه مردم ناحیه اوکرائین است و مردم جنگجو و خشن که
جز به شمشیر و اسلحه چیز دیگری نمی‌شناسند ، جنگ برای آنها مسخره است .
در گفتگوی بولبا با پسرانش بهمین جمله‌ای برمیخوریم .
این شمشیر را می‌بینید ؟ این مادرشماست ، همه چیزهایی که با آن مغز
شما را پر میکند جز آشغال و کثافت چیز دیگری نیست .

و اگر بهتر بگوئیم ، جواب زور زور است و شمشیر یگانه راه برای زدودن
ستم ، و زورگوئی است . در هر کشور ، و ناحیه ، و هر لحظه و آن ، یکی از متعقدان
معروف روسی در مورد این کتاب گفته است قسمت‌هایی از آن کتاب باشد عجیبی
نظیر شکسپیر بلکه قویتر نوشته شده است . نفوس مرده شاهکار ارزنده گوگول
تا بلو نده است از اجتماع آن زمان روسیه ، اجتماعی که حقه بازی ، و نیرنگ و تشبث
به بی‌شرافت‌مندان‌ترین امور برای احراز مقام و منصب امریست عادی ، و چه زیبا
به توصیف آن پرداخته است .

ولی متأسفانه در اواخر عمر گوگول جلد دوم این کتاب ارزنده را آتش زد ،
کتابی که دورنمای اوضاع زمان تزاری ، را به بهترین وجهی ، نقاشی میکند ، این
کتاب سرگذشت مردی است به نام «چی‌چکاکف» او تشنه جاه و جلال است ، حریص
مقام ، و منصب ، و برای رسیدن به مقاصدش از هیچ چیز نمی‌گذرد ، و در این زمان که
دهقانان مالکینی را سرشماری میکنند ، او متوسل به راهی بی‌شرمانه میشود و با
خریدن شناسنامه مردگان سعی میکند ، رعایایش را زیاد جلوه دهد و از این راه فخرو
تشخص بفروشد و سرانجام رسوا میشود . در انتقام مدحش نیز سخن از رزمهای
و نبردهای دلیرانه قزاق‌ها است ، اما چرا گوگول این چنین شیفته دل‌آوری‌های مردم
سرزمین اوکرائین است ؟

گوگول از دوران کودکی با مردم عادی و ساده رابطه داشت ، و داستان‌هایی
از رشادتهای مردم اوکرائین ؛ ایمان و اعتقاد ، رفاقت ، وفاداری و مردانه
جنگیدن در برابر تمام لهستانیهای کاتولیک ، که با سفاکی و خونریزی ، مثل و
غارت ، و اسارت زنها و اطفال و وحشیگریها توأم بود میشود ، و همین آشنائی
و ارتباط روح گوگول را مملو از وطن‌پرستی کرده بود که پژواک آن در تاراس
بولبا ، و انتقام مدحش بخوبی معلوم است تصویر کتاب دیگر گوگول ، نمونه
بارزی از هنرمندانی است که در برابر مال و منال خیزه می‌شوند ، و هنر را با بت‌دال
میکشند ، در این راه ، چنان در گرداب و منجلاب بورژوازی و اریسو کراسی غرق
میشوند که خود را فراموش کرده و هنر را در اختیار آنان می‌گذارند اما همین امر
سبب میشود ، که استعداد آنان نشو و نمونکنه ، و هنرمند واقعی کسیست که هنر را
وسیله‌ای در راه هدفی پوچ قرار ندهد وسیله خوبیست برای هنرمندان چرا که
شاهکار هنری در تصویر توسط هنرمندی آفریده میشود که از ابتدای دور است . در

داستان کوتاه شل هنر گوگول باطنز خاص خودش قشر حاکمه روسیه را استهزا میکند، و وضع اسفناك روسیه را مینمایاند، آکاکی آکائیویچ، مستخدمی است که در نهایت فقر بخوبی انجام وظیفه میکند، و در عین حال مضحکه، مدیران و کارمندان بورژواست و بنظر من گوگول چه در این داستان، و چه در تاراس بولبا، و انتقام مدحش و سایر کتابهایش ثروت و بورژوازی را محکوم میکند، و آنرا یگانه عامل تنبلی، و سستی و اجحاف و ظلم میدانند در خاتمه به بیوگرافی مختصر گوگول میپردازیم.

« نیکلا و اسیلویچ گوگول » در ۱۸۰۹ در خانواده خرد مالکی در « سوروچیتزی، نزدیک لامیرگورود «Mirgorod» واقع در « اوکراین Ukraine » متولد شد و در سن چهل و سه سالگی درگذشت پس از مرگ پدرش چون وضع مالیش بد بود به سن پترزبورگ رفت و در یکی از وزارتخانه‌ها به کار پرداخت، و مدتی دبیر تاریخ شد، پدر گوگول صاحب ذوق بود، و مادرش بسیار با ایمان و پای بند تمام مراسم و خرافات مذهبی بود، پدرش گوگول را از کودکی با عشق به تأثر و داستانسرایی ترغیب کرد، افسانه، و تأثیر داستانها و گفته‌های پدر و همچنین علاقه به مردم روستائی و روایات و افسانه‌ها مربوط به زندگی مردم اوکراین بعدها مورد استفاده گوگول قرار گرفت در گوگول خصوصیتی نیز از تربیت مادر باقی ماند، که بر او مسلط بود، مادر گوگول او را از فرط محبت خود خواه بار آورده بود و بنا بر اعتقادش او را از خشم و قصب خدا و دوزخ ترسانده بود.

گوگول به تحصیلات ناقص آن زمان علاقمند نبود، و بسختی دوره دبیرستان نه‌ترین را پایان رساند، عاشق ادبیات و نقاشی روسیه بود، و در این دو رشته پیشرفتهای ذی‌قیمتی نمود، دارای قریحه و ذوقی سرشار و ذهن و حافظه‌ای بسیار قوی بود، گوگول مسافرت‌هایی به فرانسه، ایتالیا، آلمان سویس نمود، اولین اثرش موسوم به (گانشن-کوخل گارتن) از طرف محافل روشنفکری حسن استقبال نمود، و نویسنده تمام آنها را جمع کرده و ازین برد. گوگول موجد سبك رئالیسم، و ناتورالیسم در ادبیات روسی است و تأثیر او در ادبیات روسی بخوبی نمایان است

گوگول چند بار بیمار شد و هر چه ضعیف و علیل تر میشد بخرافات و مذهب علاقمند تر میشد، بهمین جهت مصمم شد بزیارت بیت المقدس برود تا شاید آرامش و آسایش را باز یابد ولی از این مسافرت نتیجه‌ای عایدش نشد، گوگول در نتیجه همین تأثرات مقداری از نوشته‌هایش را سوزاند،

با پوشکین رابطه داشت و کتاب شب نشینی‌های مزرعه دینکانکاسب آشنائی او با پوشکین گردید.

گوگول بعد از تصویر، تاراس بولبا، انتقام مدهش، نفوس مرده، آثار دیگری چون یادداشت‌های یک دیوانه، ایوان غسل‌دهنده، عروسی، و راهزنان یک شب‌ماه‌مه، افسانه‌ها، اعترافات نویسنده‌گی دارد. در پایان اظهار نظر نویسنده‌گان را راجع به گوگول نقل می‌کنیم

«گوگول پس از تالیف کتاب بازرسی به طبقه اشراف روستا پرداخت و آن‌ها را از کاخ‌های خود بیرون کشید و ماسک آن‌ها را درید و بمانشان داد که آن‌ها همیشه مست شکم‌باره، برده قدرت بدون شایستگی و ستمگران سنگدلی هستند که خون و جان ملت را می‌مکند.

هرزن ۱۸۵۱

«او ناظری باریک بین بود که موشکافی میکرد، قادر بود که مسخره‌گی را ببیند و با جسارت آن‌را بیان کند، گوگول بیش از هر چیز نویسنده هجائی‌پر استعداد است»

پروسپه مریمه

بازیگران

ایخاریف
 آلکسی
 سمایی
 پیر پتروویچ شوخنیف
 کروگل
 اتین ایوانویچ اوتیه چیتکنی
 ساموف
 زاموخریشکی

اطاق يك مسافر خانه در يك شهر

سن ۱

ایخاریف همراه آلکسی و گابی (نوکر شخصی خودش) وارد میشود

آلکسی آقا بفرمائید اینجا، آقا 'یر' اطاق هم بسیار راحت و هم
کوچک، هیچ سروصدایی نمیداد.

ایخاریف هیچ سروصدائی نمیداد. با این وجود نباید این متخصصین
پرش با مانع و سوار کارها رانده گرفت.

آلکسی میدانم، مقصود آقا اینست که اطاق كك دارد ولی خیالتون
راحت باشد. اگر اینجا ساس و ککی پیدا شد مسئولیتش
باما. آخر ما صبح تا شب جان میکنیم برای اینکه از این
حرفها پیش نیاد.

ایخاریف به گابی

برو تو کالسکه، هرچی هست بردار بیار (گابی خارج)

آلکسی	میشود. رو میکند به آلکسی) اسم شما چیه؟ آقا، آلکسی .
ایخاریف	گوش کن (بالحن پرمفهوم) بگو ببینم تو مسافر خانه کی ها هستند؟
آلکسی	الان خیلی آدم هست . همه اطاق ها تقریباً پر است.
ایخاریف	اسمشون را دقیقاً میخواهم بدانم.
آلکسی	آقای اتین ایوانویچ اوتیه چیتکنی ، سرهنگ کروگل و آقای پیرپتروویچ شوخنیف
ایخاریف	قمار بازی هم میکنند؟
آلکسی	بله الان شش شب پی هم قمار میکنند.
ایخاریف	این دو روبل بگیر (پول ها را تو دستش میگذارد)
آلکسی	سرش را پائین میاندازد.
	خیلی متشکرم آقا
ایخاریف	باز هم میدم بهت، هنوز پیشم انعام داری.
آلکسی	از شما خیلی سپاسگزارم آقا .
ایخاریف	هیچ باهم بازی میکنند؟
آلکسی	همین چند مدت قبل بود که نایب آرتو نووسکی را تو قمار بیچاره کردند ، از شاهزاده شنکین هم ۳۶۰۰۰ روبل بردند .
ایخاریف	این اسکناس برای خودت ! اگر وظیفه ات را درست انجام بدهی ، بهت باز هم پول میدهم را ستش را بگو ، براشون تو ورق خریدی؟
آلکسی	نخیر آقا: همشون باهم رفتند و خودشان خریدند ؟
ایخاریف	خوب از کی خریدند ؟

آلکسی
ایخاریف
آلکسی
ایخاریف

از تاجری باسم و اخرا می‌کین
حقه باز دروغ نگو دروغ نگو.
بخدا قسم راست میگم
بسیار خوب، يك کمی صبر کن ، بهت یاد میدم چکار
کنی (گایی چمدان کوچکی تو می‌آورد) اینجا بزار . آب
بیاورید دست و روم را بشورم و ریشمو اصلاح کنم .

نوکرها خارج میشوند

سن ۲

ایخاریف یک‌هفته تنها چمدان را که مملو از لوز و ورق‌های بازی
است باز میکند.

ایخاریف

راستی چقدر زیبا هستند، کناره همه مطلاست با سختی و
عرق جبین اینهارا درست کردم، گفتنش سهل است، ولی
الان هم وقتی چشمهایم باین خالهای لعنتی می‌خورد
سیاهی میرد- آه ، ولی این تنها مرده ریگه که انسان
میتونه برای بچه‌هاش بگذاره! این یک‌دست ورق قاچاق
بیش از يك مروارید می‌آورد. خودم براش اسم گذاشتم:
آدلاید ایوانوونا . کوچولوی قشنگم ۸۰۰۰ روبل
خواهرت برایم پول آورد. توهم اگر وظیفه‌ات را باین
خوبی انجام بدهی همینکه زندگیم را درده شروع کردم
يك قاب مرمر به مسکو سفارش میدهم برایت بسازند.

صدائی میشوند و سرعت چمدان را می‌بندد

سن ۳

آلكسى وگاڤى يك لکن و دولچہ باحوالہ مياورند .

این حضرات کجا هستند؟ برگشته اند یا نه؟

بله آفات و سالن هستند.

پس برم بینم چه جور آدمهائی هستند.

ایخاریف

آلکسی

ایخاریف

خارج میشود.

سن ۴

آلکسی و گابی

از راه دوری تشریف میآورید !

اوه‌بله از ریازان

اهل ریازان هستید؟

خير ما اهل اسمونس هستيم . زرالمونس صد تارعت
داريم در كامر گاهشتادتا.

ما را حشمت تو در ولایت عبت دارید .

بله اردو ولایت پر ۔۔۔ با آقا مسافرت می کرد، نو کری

داریم بنام اینیاس که کاردفتی را انجام میدهد. رزم

پیشخدمت است ، ژان هم پیشخدمت - ناظر خبر به .

ژان دیگر موزیسین است . سید روح الله کوارا میزند .

باروخ باغبوبه، دومينيك کالسکه چیه۔ همین تمام شد.

آلکسی

سما بی

آکسی

کامیابی

۲۵۷

سہا بی

سن ۵

همان اشخاص . شوخنیف و کروگل با احتیاط وارد
میشود

راستی اینجا میترسم غافلگیرمان کنند .
نه اتین ایوانویچ مراقبش هست (به آلکسی) عزیزم برو
صدات میکنند (آلکسی خارج میشود شوخنیف بیدرنک بگابی
نزدیک میشود) این آقا از کجا میاد .

از ریازان .

مالک؟

بله آقا .

این اسکناسو بگیر (اسکناسی به او میدهد) بمن بگوهرچی
میدانی .

خیلی خوب اما مشروط باینکه باقا چیزی نپسندید .
نه، نه، فقرس !

این روزها خیلی شانس داشته؟ خیلی برده نه؟
شما سرهنگ چوتاریف رامیشناسید ؟
نه، چرا ؟

۱۰۰۰۰ روبل نقره سه هفته پیش توقمار ازش بردیم .
بعلاوه کالسکه ورشوئیش، چمدانش و یک قالی و ستاره -
های طلائی روی دوشش که وقتی آبشان کردیم جابجا
شخصه دو بل گیرمون اومد .

بانگاه پرمنائی بکروگل نگاه میکند

هان؟ هشتاد هزار روبل! (کروگل بعلامت نفی سر را تکان میدهد)

خیال میکنی تصادفی بوده و همیشه اینجوری نیست ؟
هرچه زودتر باید موضوع را بفهمم (به گابی) گوش کن
وقتی که آقا تو خونه است چه میکند ؟

گابی واقعا چه میکند. معلوم نیست چی کار میکند ، بی جهت
که آقا نشده - هیچ کار نمیکند استراحت میکند .

شوخنیف دروغ میگي ، لابد همیشه پشت ميز قماره .
گابی نمیدونم - من همه اش دو هفته است با او هستم ، قبلا همیشه
پول و باهاش بود . تنها من که نیستم - ژان ناظر خرجه ،
ژرم پیشخدمته ، ژان موزیسینه ، دومینیک کالسکه چیه ،
اما روزیکه آمد ده تنهامنو با خودش آورد.

شوخنیف به گروکل

فکر میکنی یکی از آن حقه بازها و شعبده بازها است .

گروگل کاملا امکان دارد

شوخنیف بهر حال میریم و امتحان میکنیم .

هر دو غیبتون میزند .

سن ۶

تنها

گابی

این ها خوب میتوانند گلیمشونو از آب بیرون بکشند -

بخاطر اسکناس هم که شده از شون متشکرم . میتونم يك
 كلاه زمستانی تازه برای زنم با این پول بخرم و يك كم
 هم نان زنجبیل برای بچه ها بخرم . هه ، من زندگی خانه
 بدوشی را دوست دارم . همیشه يك سودی باید نصیب
 آدم بشه: آقامیفرستد چیزی برایش بخری، روی هر روبل
 ده كوپك میکشی و باهاش حساب میکنی. خیال میکنی
 زندگی ارباب چه شكل می باشد . هر جا دلشان بخواد
 میافتند و کیف میکنند ! ارباب از اسمولنسك بدش
 می آید ، بریازان رفت ، از ریازان خوش نیامد ،
 بطرف غازان راه افتاد ، غازان هم دلش را زد ، به
 یاروسلاو رفت. فقط من هنوز نمیدونم کدام شهرها بهتره
 و تمدنش بیشتره . باید غازان متمدنتر از همه باشه ،
 چونکه غازان . . .

سن ۷

ایخاریف ، گابی ، بعد آلکسی

من معتقدم اینها چیز خاصی ندارند . ولی کیف میده آدم
 بوستی از این احمق ها بکنه ! چقدر کیف داره ای خدا جون !

ایخاریف

فکرشو که میکنم تاپ تاپ قلبم میزنه (صابون وفرچه را
برمیدارد و جلوی آینه شروع باصلاح صورتش میکند.)
نمیتونم . واقعاً دستم میلرزه

آلکسی وارد میشود

چیزی میل نمیکنید؟	آلکسی
صبر کن بینم ، غذا واسه چهار نفر بیار ، خاویار ، چهار بطر شراب ، ماهی آزاد همین حالا باین هم غذا بده	ایخاریف
(به گابی) بفرمائید تو آشپزخونه ، غذاتون آنجا آماده است.	آلکسی

گابی بیرون میرود

(در حالیکه صورتش رامیتراشد) - گوش کن بهت خیلی پول دادند ؟	ایخاریف
کی آقا ؟	آلکسی
خود تو بخنگی تزن . بگو .	ایخاریف
بله آقا ، انعام بهم دادند .	آلکسی
چقدر ؟ ۵۰ روبل ؟	ایخاریف
بله آقا بهم ۵۰ روبل دادند .	آلکسی

ایخاریف

۵۰ روبل که چیزی نیست من يك اسكناس صد روبلی روی
میز گذاشتم ، می بینی برادر ، ترست از چیه ؟ تورا گاز
نمیگیره . از تو چیزی خلاف شرف نمی خواهم ، فهمیدی !
کاری ندارم که ورق از مغازه و آخر می کین خریدی یا
مغازه دیگری ولی بهت پاداش خوبی میدهم اگر ورق هارا
بیاری . (یک دست ورق مهر شده و بسته باو میدهد) فهمیدی ؟

آلکسی

ایخاریف

البته خیالتون تخت باشه ، همیشه این کار ماست .
اما ورق ها را خوب پنهان کن اگر بدنتو گشتند پیداش نکنند
(صابون و فرچه را کنار میگذارد و با حوله صورتش را تمیز
میکند ، آلکسی بیرون میرود) خیلی مایلم خدمت این
آقایون برسم و حالشونو حسابی جابیارم .

سن ۸

(ایتن ایوانویچ ، اوتیه چیتکنی ، کروگل و شوخنیف وارد میشوند و
با تکان دادن سر سلام میکنند)

ایخاریف

(بعلامت احترام با سر تعظیم میکند و با استقبال آنها میرود .)
پوزش می خواهم ، خیلی ببخشید ، ملاحظه میکنید که
اطاق خیلی بزرگ نیست . نه قشنگه نه وسایل راحتی داره ،
تنها چهار تا صندلی اینجا گذاشتند .

اوتیه چیتکنی

از هر چیزی لطف و صفا صاحبخونه با ارج تر و بهتره

شو خنیف

اینکه زندگی آدم توجه جور اطاقی میگذره اهمیت ندارد

مهم اینست که معاشرین آدم اشخاص خوب و شریف باشند.

اوتیه چیتکنی

کاملاً صحیح، من که ابداً قادر نیستم بدون دوست زندگی کنم

(به کروگل) دوست عزیز یاد می‌آری من چطوری داخل

شدم، تنهای تنها، یکه‌وتنها، فکر کنید، کسی را نمی-

شناسم. چند تا کلفت پله‌ها را می‌شورند و مدیره پیرایستاده.

راستی که از هیولا بدترند، عین‌هو مادر فولادزره، يك

سرباز پیر که از کشنگی شکمش به طاق دلش چسبیده،

اطراف مدیر چرخ می‌زند، خلاصه، دردسرتون نمیدم، زجری

مه‌لک و ناگفتنی. ناگهان تقدیر کروگل را فرستاده و بداد من

رساند. چه قدر شاد شدم؛ بخدا نمیتونم، بی دوست و رفیق

حتی يك لحظه هم زندگی کنم، حاضرم هر چیز در دل دارم

پیش هر کس بگویم.

کروگل

عزیزم این خوبی آدم نیست. عیب اوست. دهن لقی و پر گوئی

نازاحتی و درد سر می‌آره. تو در انتخاب رفقات هیچ اشتباه

نکرده‌ای؟

اوتیه چیتکنی

اوه چرا، چند بار اشتباه کرده‌ام، یقیناً باز هم اشتباه میکنم.

بهر حال اگر رک و پوست‌کنده حرف نزن نمیتونم زندگی

بکنم.

کروگل راستش چیزی نمی‌فهمم - آدم چطور میتونه با همه رك و صریح حرف بزنه ... البته حساب دوستان جداست.

او تیه چیتکنی صحیحه یا انسانی جزئی از اجتماع است .

کروگل بله؛ اما موضوع همین جا تمام نمیشه .

او تیه چیتکنی چرا تموم نمیشه !

کروگل نه تموم نمیشه !

او تیه چیتکنی تموم میشه !

کروگل نه تموم نمیشه .

او تیه چیتکنی تموم میشه .

شوخنیف (به او تیه چیتکنی) عزیزانم ، دعوا نکنید ، مگر عقلتون کم شده ؟

او تیه چیتکنی (ناراحت و برافروخته) چرا واست ثابت میکنم . این

تعهدی است این این این این ... این حق است. این این ... خوب کافیه ، چرا زبونت میگیره ، خیلی زود ناراحت میشه ،

شوخنیف وقتیکه صحبت میکند دوسه کلمه اولش بزحمت شنیده میشه ولی بعد آدم دیگه چیزی نمی‌فهمه .

او تیه چیتکنی من نمی‌تونم ، نمی‌تونم . زمانیکه موضوع تعهدات اخلاقی

ووظیفه انسان پیش میاد يك کلمه هم نمیخواهم بشنوم .

اغلب قبلاً متذکر میشوم «آقایان اگر میخواهید از اینجور

حرفها بزنید ، معذرت میخواهم ، از جا درمیرم راستی

ایخاریف که دیوانه‌میشم» از ناراحتی و خشم مثل آبجو کف میکنم.
(بنوبه خود) آرام باش ، رفیق! ما آدمهایی را میشناسیم
که فکر وظیفه اونارو از جا در میبره . ممکنه
فکرو وظیفه تورا از جا در بیره ، ولی نه در این مورد . (با
صدای بلند) ولی آقاییون بیائیدیک بانك کوچک بزنیم،
بعوض اینکه سر دین مقدس و وظیفه ستیزه کنید .

در حالیکه نهار را روی میز می‌چینند بحث ادامه دارد

اوکیه جیتکنی موافقم. اما شرطش اینست که بازی کلان نباشد ، اجازه
میدهید ؟

کروگل من بهیچوجه مخالف تفریحات سالم نیستم .

ایخاریف تو مسافر خانه باید ورق باشه ؟

شوخنیف میشه پرسید.

ایخاریف ورق ! (آلکسی خودش را دور میز بازی سرگرم میکند)

آقاییون ، تا ورق بیارند تمنامیکنم بفرمائید. (بادست غذا

را نشان داده و نزدیک میشود) بنظرم این فیله ماهی خاویار

نه خاصیت ماهی روداره و نه گوشت ولی خاویار بدك نیست.

شوخنیف (لقمه‌ای برمیدارد) اما چرا ! فیله ماهی خاویار .

کروگل (يك لقمه هم او برداشته) چه پنیر خوبی ، خاویارش هم بدك

نیست چیز بسیار خوبیه.

شوخنیف (به کروگل) هفته پیش چه پنیر خوبی خوردیم یادتهست؟

کروگل تا عمر دارم پنیری که نزد الکساندر ویچ الکساندروف پیر

خوردیم فراموش نمیکنم.

اوتیه چیتکنی بله دوست بسیار ارجمندم، چه وقت میگویند پنیر خوب

و عالیست؟ موقعی که بعد از غذا کمی بخورید و اشتهاتون باز

گل کند. همچون پنیری را خوب میگویند. همونجور که

گروه بان پورتجی گفت «آقایون خوش آمدید. براتون

باز هم جاهست.»

ایخاریف خوش اومدین ورقها روی میزه.

اوتیه چیتکنی (نزدیک میز بازی میشود) آها- به این ورقها میگن ورق

خوبها، چقدر کهنه است. شوخنیف می بینی. این ورق-

ها مال قرنهای پیش است.

ایخاریف (به همه) خوب بازی رو شروع کنیم.

اوتیه چیتکنی بانك بذاریم؟

ایخاریف بانك خیلی کوچکی. اجازه بدهید ۵۰۰ روبل کوپ کنید؟

بانك گذاشته ورق میکشد. بازی شروع میشود.

صداهای گوناگون بگوش میآید

شوخنیف چهار تڪ خال . هردو ده دارند .

اوتیه چیتکنی جانم ورق هاشو بیار جلوکه بافتخار ولاینموت

انتخاب کنم .

کروگل لطفاً ۹ نفر هم اضافه کنید .

اوتیه چیتکنی گچوبمن بده شوخنیف . من مرتب باید کم و زیاد کنم .

شوخنیف هرچه شد بادا باد . دوبل بشه .

اوتیه چیتکنی ۵ روبل من زیاد می کنم .

کروگل تأمل کنید نگاه کنم چی دارم . باید باز هم دوتاسه تا ورق ها

باقی مانده باشد .

اوتیه چیتکنی (ناگهان برخاسته بنوبه خود) لعنت بر شیطان ، زیر کاسه

نیم کاسه ای هست . حتماً ورق ها را عوض کرده اند .

بازی ادامه پیدا میکند.

ایخاریف (به کروگل) میشه بگید این دو ورق را بازی میکند یا نه ؟

کروگل بله دیدم .

ایخاریف بالاتر نمیرید ؟

کروگل خیر !

ایخاریف (به شوخنیف) شما چی ؟ کاد نمیگذارید ؟

شوخنیف اجازه بدهید این یک دست تمام بشه . (بلند میشود بتندی

بسوی اوتیه چیتکنی میرود تا با او صحبت کند) لعنت بر
شیطون ! اینهم حقه میزند و کلاه سرمون میگذارد یکی از
اون حقه بازهای دست اول .

اوتیه چیتکنی (ناراحت) عجب وصفی است ! از ۸۰۰۰۰ روبل که همیشه
گذشت !

شوخنیف وقتی آدم بهش دست پیدا نکنه ، ناگزیر باید بگذره .
اوتیه چیتکنی اینجور بنظر میآد . اما باید بعداً مطلبو باهاش درمیان
بگذاریم .

شوخنیف چطور ؟

اوتیه چیتکنی همه چیز و باید رکوبی پرده بهش بگیم .

شوخنیف چرا ؟

اوتیه چیتکنی حالا بریم بعداً بهت میگویم

هر دوه اینخاریف نزدیک میشوند .. یکی دست
روی يك شانه اش و دیگری روی شانه دیگرش
میگذارد .

اینخاریف (از جا می پرد) چطور ؟

اوتیه چیتکنی نیازی به توضیح نداره . یعنی ما همدیگر و خوب نمی شناسیم ؟

اینخاریف (مؤدبانه) درست مقصودتان رو نمی فهمم .

اوتیه چیتکنی بسیار خوب مقدمه چینی و رعایت تشریفات دیگر کافی است .
ما بچشم هنر جنا بعالی را دیدیم و باور کنید میخواستیم صادقانه
خودمون پاداشتان را بدهیم . از اینرو من بنام دوستانم
بشما پیشنهاد میکنم يك شركت دوستانه درست کنیم . اگر
سرمایه و معلوماتمونو روی هم بریزیم خیلی بهتر از اینکه
از هم جدا باشیم میتونیم کار کنیم .

ایخاریف تاچه اندازه میتونم بدستکاری شما اعتماد کنم؟
اوتیه چیتکنی تا این حد . در برابر صمیمیت . صمیمیت . ما صادقانه
معترفیم که چون خیال میکردیم شما يك آدم معمولی
هستید با هم قرار گذاشتیم داروندارتان را ببریم . ولی حالا
می بینم شما بهمه و موز کار وارد هستید . حالا دست دوستی
مارا کنار نمی زنید ؟

ایخاریف چگونه قادرم چنین موهبتی بزرگ را رد کنم .
اوتیه چیتکنی پس بیائید باز هم دست بدهیم (يكايك بنوبت دست ایخاریف را
میفشارند) همه چیز ما از این بعد مشترك است . دیگر نه برای
هم تشریفات قائل میشویم و نه چیزی رو از هم قایم میکنیم .
میشه بگویند شما . رموز این هنر بزرگ را از کی یاد گرفتند ؟
ایخاریف باید اقرار کنم از عنفوان جوانی باینکار راغب بودم ،
موقعیکه مدرسه میرفتم زیر میز ، توی کلاس ، با دوستانم بانك

میزدم

اوتیه چیتکنی حدس میزدم انسان نمیتونه همچو هنری را بدست بیاره
مگراینکه از سنین جوانی تمرین کرده باشه . شوخنیف ،
یادت هست اون پسرک چه هیولائی بود ؟

ایخاریف کدوم پسرک ؟

اوتیه چیتکنی تعریف کن .

شوخنیف هرگز این داستانو با تمام نکات جزئیش فراموش نمیکنم .

در حالیکه اوتیه چیتکنی را نشان میدهد .

دامادشون بمن گفت همون آندره ایوانویچ «شوخنیف»
دلت میخواد یک معجزه ببینی ؟ پسرایوان میخانیلوویچ .
کریستف . یک بچه یازده ساله ، از هنر قمار باز متقلبی
بهتر قلب میکند . برو بمحله تتیستف نگاه کن ، من
راه دهکده میخانیلوویچ کریستف را پرسیدم و مستقیم
بسراغش رفتم . در خانه شون روزدم و او را خواستم . آدم مسن
و جا افتاده ای آمد بدیدارم . خودمو معرفی کرده گفتم
عذر میخوام ، شنیده ام خدا بشما پسر عجیب و غریبی
ارزانی داشته . پاسخ داد . آره همینجوره (و از اینکه
این رابی هیچ افاده و ادعائی سنجید و گفت خیلی خوشحال شدم)

بعد گفت بله صحیح ، هر چند وقتی پدری از
پسرش تعریف کند خلاف ادب است ولی واقعاً پسر من
معجزه میکند . میشا ! بیا اینجا . بیا تبحر و استعدادت
را به مهمان عزیزمان نشان بده ، اونوقت این پسرک که تا
شونه من هم نمیرسید و در چشمهایش هم استعداد مخصوص
بچشم نمیخورد بانگ گذاشت - و دست آخر من باختم .
بله مطلب از اینقرار بود .

ایخاریف گفتید روی ورق ها هیچ علامتی دیده نمیشد ؟
شوخنیف هیچ-هیچ من چهار چشمی نگاه میکردم ، کوچکترین
اثری پیدا نشد !

ایخاریف باور کردنی نیست .

اوتیه چیتکنی چه هیولائی ، هیولا .
ایخاریف فکر میکنم آدم باید علاوه بر این معلومات عمیقی راجع
بر سرعت دید و مکالمه دقیقی راجع به خال ها و لکه ها
داشته باشد .

اوتیه چیتکنی بله حالا دیگر علامت گذاری و خال ابداً بدر نمی خوره ؛
کار خیلی آسونتر شده حالا دیگه کوشش میکنید که
رمز ورق ها را پیدا کنید .

ایخاریف منظورتان کلید رمز نقشهای پشت ورقهاست ؟

اوتیه چیتکنی بله. کلید رمز نقشهای پشت ورق. مردم محترمی دریکی از شهرها هست که نمیخواهم اسمشو ببرم. کارش همینه، هر سال از مسکو چند صد دست ورق برایش میفرستند. کی میفرسته. این رمزی که هیچکس نمیدونه، کارش همینه که علامات و خالهای پشت ورقهارا توی نقشهای رموزی کم میکنه و همینکه کارش تمام شد آنهارو پس میفرسته. بگیر، ببین خیال میکنم این نقش علامت ۲ باشه. هر ورقی نقشی مخصوص داره. از اینرا هر سال پنج هزار روبله میدن میشود!

ایخاریف اینهم خودش کاریست.

اوتیه چیتکنی بله اینجور هم باید باشه. این همان چیزیه که در اقتصاد سیاسی به تقسیم کار معروف است. این کار هم درست مثل کالسکه سازی است. مگر همه کارهارا کالسکه ساز خودش انجام میده؟ از بافنده، و آنهنگر کمک میگیره، اگر غیر از این باشه در تمام عمر یک کالسکه هم نمیشه ساخت.

ایخاریف ممکن است یک مطلبی را از شما بپرسم. تا حالا شما چطوری ورقهای خودتون رو قالب میکردید؟ چون پیش خدمت هارا همیشه نمیشه خرید.

اوتیه چیتکنی اینکار خطرناکه خدا خودش نگهداری کنه. گاهی نتیجه اش این میشه که آدم خودشو بفروشه. ما یک کار دیگر

میکنیم ، یکبار این کار را کردیم :

مأمور ما راهی بازار مکاره میشود اطاقی توی یکی از مسافر-
 خانه ها شهر اجاره میکنه . و خودش بعنوان تاجر معرفی
 میکنه که هنوز نتوانسته کالاهاشو بیازار برساند. ضمناً بسته ها
 و چمدانهایش را توی اطاق میگذارد ، پول خرج میکند ،
 میخورد و میخوابه ، یکمرتبه بی آنکه پول مسافر خانه را بده
 غیبش میزنه. صاحب مسافر خونه توی اطاقشو جستجو میکنه .
 بعد می بینه يك چمدان جامونده، بازش میکنه . صد دست
 ورق توش پیدا میکنه . واضح است که ورقها خیلی زود در
 حراجی بفروش میرسه . از قیمت معمولی يك روبل کمتر
 روش نرخ میگذاره . و در يك لحظه تاجرها هم اونهارو
 میخرند و توی مغازدها شون میگذارند . ورق های تقلبی در
 مدت سه چهار روز در همه جای شهر تقسیم میشود .

ایخاریف خیلی زیرکانه است ؟

شوخنیف سرگذشت اون مالک را میدونید ؟

ایخاریف مالک ! کدوم ؟

اوتیه چیتکنی بله این سرگذشت هم شنیدنی است . مالکی با اسم آکاسر لوس

آندریویچ را نمیدانم میشناسید یا نه ؟ خیلی خر پول و ثروتمند و

در قمار بازی خیلی ماهر است ولی از جاده نقوی درستکاری

هرگز خارج نمیشود . منظورمو فهمیدید . هیچ نیرنگ و

حیله‌ای بکار نمی‌زنند . مواظب هم هست . نوکرانش تربیت شده
خودش هستند، خانه‌اش، قصرش، پیشخدمت‌هاش، دهکده‌اش،
باغ‌هاش ، همه بسبب انگلیسی هستند . مختصر بگم يك
اشرافزاده روسی بتمام معناست . مادر حدود سه روز پیش
بودیم .

در این فکر بودم که چه جوری کارمون رو شروع کنیم بهیچوجه
امکانی نداشت . سرانجام راهی پیدا کردیم: روزی از جلو
قصر سورت‌مه‌ای بسرعت برق رد میشد . چند تاجوان مست
توی کالسکه نشسته‌اند . همینطور میرندو با صدائی بلند
آواز میخوانند . نوکرها بمحض اینکه این منظره‌رامی بینند
بیرون میروند و تماشا میکنند ، قهقهه میزنند از کالسکه
چیزی به زمین میافتد و رش میدارند . يك چمدان است .
دست تکان داده فریاد میکشند نگهدارید ! ولی فایده‌ای
نداره . هیچکدامشان متوجه نمیشوند . چون برقی جهنده
رد شدند تنها گردو غباری پشت سرشان بجای میگذارند .
چمدان رو باز میکنند ! چی پیدا می‌کنند؟ چند تکه لباس ،
يك حوله، چهار دست و روق، و دو یست و رول نقره . روشن است
که هیچکدام از پول دل نمی‌کنند . ورق‌ها را روی میز ارباب
میگذارند : و غروب فردا همه مهمان‌هاش و صاحبخانه
دیگر پیشیزی توی جیبشون ندارند و تمام داروندارشان را

باخته اند .

ایخاریف

حقیقت اینست که کسی نمیتونه بفهمه که قمار باز حرفه ای
ممکنست عقیف ترین مردم دنیا باشد . من یکی را میشناختم
که دستش خیلی چسبناك بود و میل عجیبی به كش رفتن داشت .
ولی همین مرد تا قران آخر پولشوبه فقیری داد . معذالك
این امر مانع از این نبود که تمام نیروشوبه ضد یکی بکار بیره
تا خوب حالشوجایباره ، آقایون . در برابر اینهمه لطف
شما من يك چیز شكرفی بهتون نشون میدهم . من از فاصله
خیلی دور میتونم از پشت ورقها را بشناسم و حدس میزنم .
شما این بازی را میدونید ؟

اوتیه چیتکنی این بازی را من میدونم ولی ممکنه قلش با مال شما
متفاوت باشه .

ایخاریف

من میتوانم مدعی بشوم این کار من بی نظیره . نزدیک شش ماه
کار داره . تا پانزده روز بعد از آن قادر نبودم با قتاب نگاه کنم .
دکتر میترسید مبتلا بورم ملتحمه شده باشم . (ورقها را از چمدان
خارج میکند .) ایناها ، ناراحت نشید . من مثلك آدم شخیص
روی این ورقها اسم گذاشته ام .

اوتیه چیتکنی اسمش چی هست ؟

ایخاریف اسمش آدلاید ایوانوونا .

اوتیه چیتکنی (زیر کانه لبخند میزند) شوخنیف ، میشنوی ، این فکر کاملاً

بدیع و نازداست که آدم یکدست ورق با اسم آدلایدا یوانووی
نامگذاری کنه . من معتقدم فکر بسیار ظریفی است .

شوخنیف خیلی خوب ، آدلایدا یوانوونا . خیلی زیباست .

اوتیه چیتکنی آدلایدا یوانوونا ، خانم آلمانی که تشریف دارند . کروگل
میشنوی ، اینهم یک زن برای تو .

کروگل خانم آلمانی چیه ؟ پدرم آلمانی بود ، اما زبان آلمانی
نمیدونست .

اوتیه چیتکنی (بودق بازی نگاه میکند) واقعا این یک گنجه ، بله . هیچ
علامتی بچشم نمیخوره . گویا شما گفتید از فاصله دور همیشه
ورقهارا تشخیص داد .

ایخاریف اگر ما بیلید از شما پنج قدم فاصله بگیرم و از آنجا بکم چه
ورقی را برداشته اید و اگر اشتباه کردم ۲۰۰۰ روبل بهت بدم .

اوتیه چیتکنی خوب . این ورق چیه ؟

ایخاریف هفت .

اوتیه چیتکنی صحیح ، این یکی ؟

ایخاریف سرباز .

اوتیه چیتکنی صحیحه - عجیبه - این یکی ؟

ایخاریف سه .

اوتیه چیتکنی فکرشم نمیشه کرد .

کروگل راستی که با فکر جور در نیامد .

۱۰ تیه چیتکنی لطفاً اجازه بدهید يك بار هم دقیقاً نگاه كنم ا (دقیقاً دوباره

پشت ورقها را نگاه می‌کند.) ورقهای خیلی عجیبی است. ارزشش

خیلی بیشتر از آنست که رویش اسم بگذارید. و باید بگم جا

زدن این ورقها خیلی سخت است تنه‌ایك بازی كن خنك

ممکنه جا بخوره باید این ورقها را با ورقهای طرفش عوض کنه.

وقتی بازی با وج گرمی رسیده باشه اینکار صورت میگیره.

ایخاریف

موقعیکه مسئله برد و باخت با اندازه‌ای باشد که بجز چند نفر

حتی کارآمدترین بازیکنان هم فارا حث و دلواپس میشوند!

آنموقع همه کاری میشه انجام داد. میدونید مسئله اینست

که گاهی اتفاق افتاده که ماهرترین بازیکنان هم گاهی دستپاچه

میشوند. وقتی آدم دوستانه و بدون یکدقیقه وقفه مرتب بازی

کنه خودشو گم میکنه و تو بازی هوش و هواش پرت میشه.

من موقعیکه بازی با وج گرمی میرسد ورقامو عوض میکنم.

لمش اینست که وقتی همه سرگرم بازی میشن و خیلی دو

آتشی، آدم کاملاً خونسردیشو نگهداره. اما برای

پرتی حواس دیگران هزار راه هست مثلاً در همین حین

بایکی از طرفهای بازی جارو و جنجال راه بیندازید. بگوئید

حسابی ورقشورو نکرده همه چهارچشمی متوجه او میشوند.

و شما در همین مدت کافی ست ورقی که میخواهید آهسته کش

برید.

اوتیه چیتکنی به به اشما هم خون سردیدو هم هنر مند. این خیلی اهمیت داره.
برای من خیلی مهم است تا معلومات شما را کسب کنم. بیائید
این قید و بندها را کنار بگذاریم و بهم «تو» خطاب کنیم اصلا
تشریفات زیادی را دور بریزیم.

ایخاریف خوب بود از همون اول اینکارو میکردیم.

اوتیه چیتکنی گارسون ، گارسون شامپانی ! به پایداری و افتخار شرکت
دوستانمان !

ایخاریف بدر دسرش میارزه. کاملا صحیحه.

شوخنیف بله ما بایکدیگر متحد شده ایم تا به پیروزیهای زیادی دست

پیدا کنیم . همه قوی و مسلح. تنها یک چیز کم داریم .

ایخاریف همینجوره ، درسته ، تنها چیزی که کم داریم دژی است که

بش حمله کنیم . بدیاری همین جاست !

اوتیه چیتکنی خوب چکار کنیم ؟ حالا هیچ خصمی نداریم

بانگاهی پرسا و لجوج به شوخنیف نگاه میکند.

چیه. از سر و روت میبارد که شخصی را میشناسی؟

شوخنیف بله، یکنفر هست.

میا بستد .

اوتیه چیتکنی او، دری وری میگه ، چیزی پیدا نکرده . موضوع از این فرار است که مالکی با سم میشل آلکساندر ویچ گلوف تازگی اینورا اومده . ولی نمیدانم علتش چیه که ابداً صحبت نمیکنه هیچ قمار بازی نمیکنه. تا حالا باهش کلنجار میرفتم. روش چند ماه کار کردم . باهم خیلی رفیق شفیقی شده بودیم اما هیچی نتوانستم ازش بفهمم.

ایخاریف خوب گوش بده، اورا همیشه ملاقات کرد ؟ ازش هیچ نشانی یا خبری نداری .

اوتیه چیتکنی باشه از همین لحظه بهت میگم، ابداً سودی نداره .

ایخاریف اشکالی نداره، باز هم سعی میکنم.

شو خفیف دست کم اورا میتوانی با خودت بیاری اینجا ، تازه اومد چه بهتر، نیامد باز هم ضرری نکردیم، اما چرا سعی خودمان را نکنیم .

اوتیه چیتکنی بسیار خوب هر طور مایلی برای من علی السویه است ، بیارش اینجا.

ایخاریف برو همین حالا بیارش

اوتیه چیتکنی خوب ، خوب.

خارج میشود.

سن ۹

همه جز اوتیه چیتکنی

ایخاریف حقیقتاً - يك كم میدونه ؟ بعضی وقتها بدست آوردن چیزی غیر ممکن بنظر میرسه .

شوخنیف منم باهاش موافقم . باخداکاری نداریم ، بابتددهاش سروکار داریم . اونهم بالاخره يك آدمه . اگر امروز نشه سرانجام فردا یا پس فردا فوقش روز چهارم که خیلی پافشاری کردم جواب مثبت میده - دسترسی بهش اول محال بنظر میاد ولی وقتی از جلو خوب نگاهش کنی می بینی بدون جهت واسه خودت کوه ساخته بودی

کروگل اما این از اون آدمهانیست .

ایخاریف بعید هم نیست باشه شما حتی نمی تونید فکر کنید چه اشتیاق و تحرکی برای کار بهم دست داده . میدونید ماه گذشته از سرهنك چیو تاریف در حدود ۸۰۰۰۰ روبل بردم . این آخرین برگ برنده ام بود . از آنوقت تا حال هیچ کاری نکرده ام . نمیدونی چه سختی و عذابی در این فاصله میکشیدیم . عذاب . عذابی مهلك .

آدم کافی است پهلوی قمار بازها بشینه و تنونه خودشو
نگهداره.

شوحنیف ماسعی خودمان رامیکنیم، من و کروگل پشت میز می‌شینیم و
يك بازی خیلی کوچك را شروع میکنیم. ولی نباید با چشمه -
تون مارو بخورید، چون پیر مرد ها خیلی ظنین هستند.

پشت میز قمار مقابل یکدیگر می‌نشینند.

سن ۱۰

همانها ، میشل الکساندر ویچ گلوف ، اوتیه چیتکنی
و مردی میان سال

اوتیه چیتکنی ایخاریف آشنا بشید، میشل الکساندر ویچ گلوف.
ایخاریف خیلی پیش آرزوی آشنائی شما را داشتم ، موقعیکه آدم
در يك مسافر خانه زندگی میکنه . . .

گلوف متقابلا منهم از زیارت شما خوشحالم . ولی خیلی متأسفم
که آشنائی شما همزمان با مسافرت منست .

ایخاریف (با وسندلی تعارف میکنند.) - لطفاً بفرمائید ، مدت زیادی
تو شهر زندگی میکنید ؟

کروگل ، اوتیه چیتکنی و شوخنیف با هم بیج میکنند.

گلو ف

آه دوست عزیز ، اینقدر از این شهر دلخورو وازدهام که میخوام هرچه زود تر برم خودمو خلاص کنم چه از نظر روحی و چه از نظر جسمی.

ایخاریف

پس اینجا بخاطر کاری موندید ؟

گلو ف

يك مشت كار ، كار كسل كننده. كار هائی كه واقعا من از شون ناراحتم.

ایخاریف

شاید دعوی و دادگاهی داشته باشید ؟

گلو ف

نه خدارو شكر كه دعوی و دادگاهی در كار نیست ، بعكس كار خیری داریم . می خواهم دختر مو شوهر بدهم ، دختر ۱۸ ساله ام را .

میدونید پدر شدن چه کیفی داره ؟ من كار و بار زیادی داشتم ولی اصلا اومدم يك قطعه ملك گرو بزارم . كارم می-بایست تا حالا تموم شده باشه . اما بانك رهنی برات پول پرداختش تموم شده و نقداً نداره. الان كه من اینجا بطور نسیه زندگی میکنم .

ایخاریف

مبلغ رهنو ممكنه بفرمائید ؟

گلو ف

دویست هزار روبل . برات را دیروز می بایست بگیرم
ولی کارم تأخیر افتاد . دست تهی باید اینجا روزگارو
بگذرونم ، چون چیزی باخودم نیاورده ام . فکر نمی کردم
که اینقدر طولانی باشد . شیرینی دخترمو خوردیم ، همه
منتظرم هستند . میخوام دیگر از این بیشتر انتظار نکشم و
کارها را همینجوری ول کنم و برم .

ایخاریف

چطور ؟ حتی اینقدر هم صبر نمی کنید تا پولو از بانک
رهنی بگیرید ؟

گلو ف

دوست عزیز چکاری میتونم بکنم ؟ زندگی منو ملاحظه
کنید چند ماه خانواده ام را ندیده ام ، حتی يك نامه هم
ازشون ندارم . خدا میدونه چی بسرشون اومده . من
همه کارم را روبراه کردم ، کارهایم را به پسرم تعویض
میکنم و او اینجامیمونه . او حالا مایل نیست بیاد (رو میکند
بطرف شوخنیف و کروگل) آقایان اگر جای من بودید چکار
می کردید ؟ فکر میکنم مزاحمتون شدم ، چکار داشتید
می کردید ؟

کروگل

هیچی ، از فشار بیکاری ، به بازی رو کردیم .

گلو ف

خیال میکنم بانک میزدید .

شوخنیف

بله ، همینجوری برای اتلاف وقت بانک خیلی کمی
میزنیم . يك شاهی ، يك شاهی .

گلو ف

آقایان حرف من پیرو بشنوید ، هنوز شما جوانید ، قطعاً نفس این کار عیبی نداره حتی از همه چیز لذت بخش تر است . باخت يك شاهي يك شاهي آدمو بخاك سیاه مینشانده ، همیشه اینجوریه ، اما همه وقت آقایون منم قمار باز بودم ، تجربه دارم ، بازی يك شاهي يك شاهي شروع میشه و سر بیازیهای کلان میزنه .

شو خنیف

(به ایخاریف) این پیرمرد باز شروع بوراجی کرد . (به گلو ف) شما نتایج خیلی مهم برای امور جزئی و بی اهمیت قائلید . آدم وقتی پیر میشه همینجور فکر میکنه .

گلو ف

چطور - زیاد هم مسن نیستم ، ولی تجربه دارم از روی تجربه حرف میزنم .

شو خنیف

منظورم شما نبودید ، اخلاق پیرها معمولاً همینجوریه ، وقتی يك چیزی سوزاندشون فکر میکنند همرا میسوزاند . وقتی از راهی سر بهوا رد شده باشند و روی بخی ، جائی بابشان لیز خورده باشد قشقرق راه میاندازند و میگویند از اینجا هیچکس نباید عبور کند چون يك قسمت یخزده در این راه هست و هر کس از آنجا عبور کند بزمین میخوره ولی هیچ باین حقیقت توجه ندارند که ممکنست دیگران سر بهوا نباشند ، و یا پاشنه کفششان لیز نباشد . نه . ابداً متوجه این مطلب نیستند . نوبی کوچه سکی شخصی را گاو

گرفته ، بنا بر این کار همه سگها گاز گرفته ، لذا هیچکس
نباید از خونه بیرون بیاید .

گلو ف بله آقای عزیز ، این يك نقص است ، ولی جوونا هم بی هوا
میدوند یکمرتبه سرشون بسنگ میخوره .

شو خنیف بهمین علت است که ما میانگینی نداریم ، در جوانی آدم
آتشی است و با حرارت که با کوچکترین چیزی از جادرمیره
ولی وقتی که پیر شد اینقدر چانه درازی میکنه که دیگر
رونا راحت میکنه.

گلو ف خیلی خوب ، نسبت به پیر مرد ها همین عقیده زننده را
داشته باشید .

اوتیه چیتکنی اما چیز زننده ای در این عقیده نیست ، حقیقتی جز این
نیست .

ایخاریف اجازه بدهید به یاد آوری بکنیم ، عقیده ات خیلی خشن
و قطعی است

اوتیه چیتکنی من با نظر میشل آلکساندروویچ گلو ف موافقم . من هم
خیلی قمار کرده ام ، قمار های کلان ، ولی خدا را شکر
بازی را بوسیدم و کنار کشیدم ، کاری نکردم که مجبور بشم
با سر نوشت کلاویز بشم ، یا بخاک سیاه بنشینم . این
مطلب مهمی نیست . تشویش و نگرانی درونی خیلی بدتر
از خونه خرابیه . نگرانی و هیجانات توی قمار قلب را فشار

میده و آدم را کلی ناراحت میکند

گلوف

آفرین ، دوست عزیز- چه حرف عقلانی - اجازه دهید
به مطلب ساده ای از شما سؤال کنم ، از وقتی که با آشنائی
شما مفتخر شدم تاکنون

اوتیه چیتکنی مطلبی که میخواهید سؤال کنید چیه ؟

گلوف

هرچند انگشت روی نقطه حساسی میگذارم ، اما اجازه
بدهید بدانم شما چند سال دارید .

اوتیه چیتکنی سی و نه سال.

گلوف

سی و نه سال که چیزی نیست ، شما هنوز جوانید . ای
کاش از این مردمی که اینقدر خردمندانه میاندیشند
بیشتر داشتیم ، آه پروردگارا . اگر اینجور بود عصر ما
عصر طلائی ، و خوشبختی بود ، چطور میتوانم شکر
آشنائی شما را بجا بیاورم .

ایخاریف

باور کنید من هم شریک احساسات شما هستم ، من به بیجهها
اجازه نمیدهم بوقها دسب بزنند . برعکس آدم چرا
خودشو با افراد خردمند و فهمیده سرگرم نکند . بفرض
معاشرت با پیرمردی محترم که هیچ قسم رقص هم نمیداند .

گلوف

واضح ، واضح . ولی باور کنید در زندگی ما خیلی
تکالیف و وظایف مقدس وجود دارد . آقایون گوش

بحرفهای پیرمرد بدهید . زندگی در کانون خانواده برای
 مرد از همه چیز لذت بخش تر است . شما در این کانون
 پر عطوفت و محبت محیط میشوید . عالیست . شما حالا
 مزه این نعمت را نجشیده‌اید . باور کنید تنها وقتی زن
 و بچه‌ها مو می‌بینم احساس راحتی میکنم ، بله . چقدر
 لذت داره . دخترم رامی بینم لحظه‌ای که دستاشو دور گردنم
 حلقه میکند و میگوید (پاپا ، پاپای عزیزم) و پسرم از راه
 مدرسه میاد . الان مدت شش ماه است که هیچکدامشونو
 ندیده‌ام . راستی که هیچ کلمه‌ای قادر به توصیف این احساسات
 نیست . بله بخدا قسم ، با این کیفیت هیچ دلم نمیخواهد
 حتی بورقها هم نگاه کنم .

ایخاریف

و دلیلی نداره احساسات پدری مانع بازی بشه ؟ بازی جای
 خودش ، احساسات پدری هم جای خودش . . .

آلکسی

(برای اینکه با گلو ف حرف بزنند وارد میشود .) نوکرتون چمدانتون
 رامی خواد . اجازه دارم بدهم بهش ؟ اسبها آماده‌اند .

گلو ف

الساعه ، عذرمیخواهم آقايون پك دقیقه از خدمتون مرخص
 میشم

خارج میشود .

سن ۱۱

ایخاریف ، اوتیه چیتکنی ، شوخنیف و کروگل

ایخاریف خوب دیکه امید ی نیست ، حتماً یک روز نه !
اوتیه چیتکنی من که مرتب میگفتم ، عجیب است که شما بایک نظر مردم
رانمیتوانید بشناسید. آدم بایک نگاه میتونه بفهمه طرفش
چند مرد حلاجیه و قمار دوست نداره.

ایخاریف اگر در رفتار آدم شیشه خرده نباشه همیشه طرفو همیشه
کشید توگود .

اوتیه چیتکنی برای اینکه راهی دیکه وجود نداشت دوست عزیز .
با این قماش افراد باید محتاطانه و با ظرافت راه اومد .
طرف نباید حدس بزنه آدم میخواد گولش بزنه .

ایخاریف خوب نتیجه اش چی بود ؟ با همه اینها اومیره .

اوتیه چیتکنی صبر داشته باش هنوز وقت هست

سن ۱۲

همانها با اضافه کلوف

گلوف

آقایون آشنائی شما واسه من سعادتى بود . جای بسیار
تأسف است، که در آخرین روزهای اقامتم از این سعادت برخوردار
دارشدم. شاید بخواست خدا باز فرصتى پیش بیاد تا همدیگر
را ملاقات کنیم .

شوخنیف

بله امکانش زیاده . در فرازونشیب زندگى آدم باخیلى ها
برخورد داره . اگر خدا بخواد چطور ممکنه همدیگر
نبینیم .

گلوف

بله والله اگر مقدر باشه ممکنه فردا همدیگر ببینیم -
کاملاً صحیحه- خدا نگهدار آقایون ! صمیمانه از شما
ممنونم . ایتن ایوانویچ واقعاً شما بگردن من حق دارید.
منواز تنهائی نجات دادید .

اوتیه چیتکنی متشکرم ، کارى نکردم ، تا اونجا که مقدور بود بشما
خدمت کردم .

گلوف

حالا که شما اینقدر خوبید و لطفتان شامل حالم شد ،
امکان داره ازتون خواهش کنم لطف دیگری بفرمائید ؟
اوتیه چیتکنی چه فرمایشی دارید ، بفرمائید هر امرى داشته باشید در
خدمتگزاری حاضریم .

گلوف

می خوام خیال من پیرمردو راحت کنید ؟

اوتیه چیتکنی به بچه خود !

گلوف

من ساشا پسر مو اینجا میگذارم ، پسر بسیار خوبی است و

درضمن صاحب روحی پاک ، ولی خیلی نازك دل و زود
رجع نیست. ۲۲ سال داره . در این سن معمولاً هنوز بچه
است . . . تحصیلاً نشو با تمام رسونده و می خواد افسر
سوار بشه و هیچ حرفی هم غیر از این حاضر نیست گوش
کنه. من بهش میگم «ساشا هنوز فرصت هست، جواب امر را
نگاه کن»

چرا می خواهی افسر سوار بشی ، کی خبر داره ، ممکنه
تو استعداد دیگه داشته باشی ، تو هنوز دنیا دیده نیستی
وقت کافی داری ، ولی بخصلت جوانی که واردید. به زرق
و برق افسر های سوار ، اونفورمهای چشم گیر و
سردوشهای طلائیشون اون عادت میکنه . شما از من
بهتر میتونید جلوش را بگیرید، آدم ابداً جلوی هوو هوشش رو
نمیتونه بگیره . ایتن ایوانویچ از محبت لطف پدرانتون
نسبت پیسرم دریغ نکنید . هنوز خیلی جوونه ، هزار
اتفاق ممکنه بیفته . مأمورین بانك رهنی ممکنه سرش
كله بذارند ، کی خبر داده ؟ لطفاً ازش پشتیبانی کنید.
مواظب آمدوشدش باشید ، نگذارید صدمه ای ببیند. دوست
من از این لطف محروم نمکنید (دست های او را می فشارد .)

اوتیه چیتکنی خوب، خوب ، همچون پدری . مراقبش هستم.

گلو ف آه رفیق گرامی (همدیگرا بغل میکنند و میبوسند.) ماهیت
اشخاص در اینجاها معلوم میشه ، خدا عوضتون بدهد .
خدا نگهدار آقایون ، صمیمانه آرزوی خوشی شما را
دارم .

ایخاریف خدا نگهدار ، سفر خوش ،
شوخنیف امیدوارم سلامت و تندرست بخوشتان برسید .

گلو ف ممنونم ، آقایون !
اوتیه چیئکنی تا نزدیک کالسکه همراهیتان میکنم .
گلو ف آه دوست عزیز ، چقدر نازنین هستید .

هر دو خارج میشوند.
ایخاریف، شوخنیف، کروگل.

ایخاریف هر چه رستیم پنبه شد !
شوخنیف بله این فرصتو نباید از دست داد .
ایخاریف راستش اسم ۲۰۰۰۰ روبل که آمد احساس کردم قلبم تاپ تاپ
میزند .

کروگل تنها فکر اینهمه پول چه خوشحالی داره ؟
ایخاریف وقتی که در فکرم که اینهمه پول بدون نتیجه و الکی از
دست میره ، سرم سوت میکشه. دیگه این دویست هزار

حالا دیگه خرج خرت پرت میشه .	
خرج چیزهای، بیخود و فاسد میشه .	شوخنیف
این پول همینجور از دستیره و بما چیزی نرسه ؟	ایخاریف
چه تختخوا بهائی که تو بانك کارگشائی باید گذاشت .	
واقعاً که حیف است . من به مقدار کمی از این پولم	
قانعم .	
تو هر چقدر شو بخوای من به نصفش راضیم .	شوخنیف
ربعش واسه من کافی است	گروگل
خوب آلمانی تو دیگه دروغ نگو، بیشتر هم باشه برایت	شوخنیف
بد نیست .	
من آدم شریفی هستم و دروغ نمیگم .	گروگل
اینقدر تعریف خودتو نکن .	شوخنیف

سن ۱۴

همانها ، اوتیه چبنکنی عجولانه با چهره
بشاشی وارد میشود .

اوتیه چیتکنی خبری نیست ، خبری نیست آقایون ! راهی شد و رفت ،
باسفل که رفت ، چه بهتر - پسرش مونده ، پدرش يك

و کالتنامه و حق کشیدن چک و انضاء را بهش داد و بمن
تکلیف کرده ناظر تمام کاراش باشم ، پسره بسیار جوونه
باید افسر سوار شه . سودشوما میبریم ، من میرم سراغش .

خارج میشود .

سن ۱۵

ایخاریف ، شوخنیف ، کروگل

ایخاریف	آه ، جاوید اوتیه چیتکنی
شوخنیف	آفرین ، اوضاع و احوال خوب شد !

همه دستها را بهم میمالند .

ایخاریف	واه از دست این اوتیه چیتکنی - حالا متوجه شدم چرا
	اینقدر پدره را راضی نگه میداشت ، هر چه می گفت
	تأیید می کرد ، خیلی زیرکانه بود ، خیلی ظریف بود .
شوخنیف	اوه اوتیه چیتکنی استعداد عجیبی داره .
کروگل	خیلی باهوشه .

ایخاریف راستش در همان حینی که گریف گفت پسر شوا اینجامیزاره ،
فکری بمغزم خطور کرد ، ولی فقط يك لحظه ، در حالیکه
اوتیه چیتکنی ... چه بیباکی ای !
شوخنیف اوه ، توهنوز آنطور که باید نمی شناسیش .

سن ۱۶

همانها ، اوتیه چیتکنی و الکساندر میخالیچ
گریف جوان

اوتیه چیتکنی آقایون ! آشنا بشوید ، آلکساندر میخالیچ گریف دوست
عزیزم ، ازتون می خواهم محبت و لطفی را که بمن ارزانی
می دارید از او دریغ نکنید .

شوخنیف از آشنائی شما . . . (دست او را می فشارد) .

ایخاریف خیلی خوشحالم .

کروسل اجازه بدین روتون را ببوسم .

گریف آقایان ، من . . .

اوتیه چیتکنی تشریفاتو کنار بگذارید ، آداب را دور بریزید ، آقایان من

بیش از هر چیزی برابری را دوست دارم ! گریف اینها
همه دوستان من هستند . این قید و بندها را کنار بگذارید .

از همین لحظه همدیگرو تو خطاب می کنیم .

گلو ف « تو »

دست همه را میفشارد.

اوتیه چیتکنی آفرین! گارسون شامپانی، آقایون ملاحظه کنید چه اندازه
افسر سوار بر ازنده گلو ف است؟ نه پدرت باید - اگر کلمات
زننده ای بکار نبرم - خیلی خفک باشد. عذر می خواهم
اگر بهت تو میگویم - که خیال کنه این جوونه می تونه ملا
بشه ، خوب عزیزم عروسی خواهرت چه وقت است ؟

گلو ف آه - عروسی خواهرم سیاه بشه ، از اینکه پدرم ،
سه ماه منو تو ده جهت خواهرم گذاشته خیلی دلخورم.

اوتیه چیتکنی بگو بینم خواهرت زیباست ؟

گلو ف بقدری زیباست که اگر خواهرم نبود . . . دست بردارش
نبودم .

اوتیه چیتکنی آفرین ، آفرین ، تمام خصوصیات افسر سوار همینه ، بله
يك افسر واقعی باید اینجور باشه ، جاوید اگارسون ،
شامپانی !! اصلا من از آدمهای رك و راست خوشم میاد !
اجازه بده عزیز ، می خواهم بیوسمت.

شو خنیف منم همینطور ، می خواهم بیوسمش.

او را بغل میکنند و میبوسند.

کروگل واجبه که منم بیوسمش

او را بغل کرده می بوسد . آلکسی چند بطری
میآورد ، بتندی سر چوب پنبه هارا با دست
بها پرتاب کرده . گیلان هارا سزه پیکشند.

اوتیه چیتکنی آقایون می نوشیم بسلامتی افسر سوار آینه ! امیدوارم
در شمشیرزنی ، مستی ، دلربائی مختصر هرچی که آرزو
داره سرآمد همه باشه .

همه امیدواریم بهرچه می خواد برسه .

مینوشند.

گلوف بسلامتی هرچی افسر سواره .

گیلاس را بر میدارد.

اوتیه چیتکنی آقایون ، این تشریفاتو باید خیلی جدی برگزار کنیم.

مردانگی خرج بدهیم. می بینید که مشروب بخور قافلیه - ولی
این بچه بازی است، با مشروب خالی که کسی مردیش گل نمی
کند. بهر نحوی باید يك قمار بازار آب دربیاد. بانك بلدی؟
خدا مرگم بده اگر قمارو دوست نداشته باشم ولی
افسوس که پول ندارم.

گلوف

اوتیه چیتکنی تنها همین، پول نداری! خوب اشکالی نداری همین
بس که یه جزئی واسه شروع بازی داشته باشی. میدونی
چرا؟ چون تو بازی می بری و پوات زیاد میشه.
اما آخه با چی شروع کنم.

گلوف

اوتیه چیتکنی يك كم ما بهت قرض میدیم، تو می تونی با وکالتنامه
پول بگیری. انوقت ما صبر می کنیم، وقتی پولتو گرفتی
قرض ما رو بدی. ولی میتونی بما در این فاصله چك
بکشی بدی. وانگهی، چه ضرورتی دارم من این حرفارو
بزنم. تو چرا باید جابجا بیازی؟ چند میلیون روبل
می تونی با دست تهی بیری.

گلوف اگر باختم چی؟

اوتیه چیتکنی خجالتی نداره، پس تو اینجوری میخوای افسر سوار
بشی؟ ولی اینکار، این دل بدربا زدن نشانه مردانگی
و بی باکی است. در صورتیکه اگر محافظه کار
باشی چه تفاوتی بین تو و يك آدم معمولی است. قطعا اگر

دل بدریا بزنی تنها يك خط بنویسی «لطفاً بحامل پیردازید»
معلوم همیشه مردی .

گلوف

(با تکان دادن دست) - هر چه پیش آید خوش آید !
حالا که اینجوره منم بازی می کنم ، پدرم هر چی میگه بگه .
اونیه چیتکنی آفرین ، افسر آینه ! گارسون ، ورق ! (گیلان گلوف را بر
میکنند) از همه ضروری تر واسه قمار چیه ؟ گستاخی ، برنده گی ،
و نیرو لازمه . خوب دوستان يك بانك كوچولو میگذاریم .
فقط يك بانك ۲۵۰ روبلی (از چپ و راست ورق هارا
بر میزند) خوب بگوئید بینم افسر سوار ، و تو شوخنیف
کا د چقدر می گذارید ؟ (بر زده ورق میدهد .) عجب دستی ،
حساب شو چطوری همیشه نگه داشت . سرباز رفت ، برده ،
خوب دست تو چی هست ؟ باز هم يك چهار برند ! آه
افسر سوار ، چی میکنی این دیگر چه هیولائیست ،
ایخاریف ، نگاه می کنی به چه کاردانی بالا میرد . اما
آس که همیشه مال یکنفر نیست ! حتماً پولاً بکروگل
می رسه . شوخنیف می خواهم بدانم گیلان شو پر نمی کنی .
همیشه شانس با این آلمانی بدجنس . چهار برده ، سه هم
همینطور . به به ، به به افسر سوار ! شوخنیف هیچ میدونی
سوار کار تا حالا نزدیک ۵۰ روبل برده .

گلوف

(ورق شوخم میکند .) هر چه پیش آید خوش آید ، چهار

برابر بشه ، هنوز روی میز يك ۹ باقی است . من ۵۰۰

روبل دیگه باید بدهم اگر این ورق جابره .

اوتیه چیتکنی (در حالیکه نت برمیدارد .) اوه ، افسر عزیز ، ۷ باخته

آه نه ، تو دستت هست . لعنت بر شیطان ، باز هم تو

دست تو؟ افسر سوار ، تو باختی . دیگه چی می خواهی؟

هر چند بچه بدی نیست . کروگل . تو خیلی لفتش

میدهی ! زود باش ، اول ورقو بیا پائین همانکه نمیخواستی

بیندازی . آفرین ، سوار کار برده ، بهش چرا تبريك

نمی گوئید دیگه واسه چی منتظری ، (گیلاس هارا برداشته

بهم می زنند و سرمی کشند) می گویند . این بی بی يك

همیشه خائن اونم برای ما . ولی من ابدأ این حرفو

قبول ندارم ، اون دختر برنزی را که بهش بی بی يك

می گفتی یادت میاد؟ عزیز ت حالا کجاست ؟ پوستش

کلفت شده ! کروگل ، عزیرت دیگه مرده . (به ایخاریف)

مال تو هم همینطور ! شوخنیف مال تو هم مرده . کار

سرباز سوار خرابه .

گلو ف

باز هم دو برابر بشه (گور پدر جودا) لعنت بر شیطان.

اوتیه چیتکنی آفرین ، افسر، بله مردانگی و شجاعت يك افسر واقعی

همینه ، باین میگفتند شرافت افسری - می بینی شوخنیف

ماهیت اشخاص چطور معلوم میشه . تا حالا که میشه گفت

سوار قابلی میشی . همین الان هم سوارکار جسوری .
جوهرش اینه ، سوارکار از دست رفت .
باز هم دو برابر .

گولوف

اوتیه چیتکنی اوه ، چکار می کنی سوارکار ، صد هزار روبل ، عجب
شهامتی ! ولی چشمهایش نگاه کنید ! می بینی شوخنیف ،
از چشمهایش خون می باره ، به کاسه چشمهایش نگاه کن .
ولی باز هم شاه نیامد . شوخنیف این بی بی خشتو بگیر .
زود باش آلمانی بگیر . تو آس و دمه داری ۷ می خوای ! این
دست همه اش برنده ست ، همه اش ، نه عکسی میاد نه آسی !
شاه چی شد ، نیگا این ورقام شاه نداره . راستی خیلی
عجیبه ، آه ، پیداش کردم ، ایناهاش . . . سوارکار
باز هم باخت .

گولوف

(برافروخته) - دو برابر ، باز هم دو برابر ، لعنت بر
شیطون .

اوتیه چیتکنی نه ، دست نگه دار . اول اونکه باختی بده . میدونی تا
حالا ۲۰۰۰۰۰ روبل باختی ، تا این پولو ندی ، همیشه
بازی کرد . والله از عهده يك چنین فرضی بر نمی آیی .

گولوف

ولی من هیچی ندارم آس و پاسم .

اوتیه چیتکنی اشکالی نداره ، حواله کن .

گولوف

اگر واقعاً می خواهید ، حاضرم .

قلم رادست میگیرد.

اوتیه چیتکنی يك وکالتنامه هم بده که پولو بتونیم وصول کنیم . اینهم وکالتنامه.

اوتیه چیتکنی نه نشد عزیزم ، وایسا ، اول پولتو روکن.

گلو ف کاملاً مطمئن باشید بهتون می‌دهم .

اوتیه چیتکنی نه عزیزم پولتو باید روکنی.

گلو ف آخه چرا ! این نهایت پستی و چشم تنگی است .

کرو گل نه ابدأ با پستی و چشم تنگی ارتباطی نداره.

ایخاریف نه خیلی از هم جدا هستند ، عزیزم ، همیشه که آدم

شانس نیاره

شو خنیف اینجور که بوش میاد ، فکر می‌کنی میتونی سوارمون

بشی بما کلک بزنی . همه اینرا می‌دانند . منظور اونکه

با جیب خالی رومیزقمار می‌شینه اینه که بهتر کلک بز نه.

گلو ف منظور تان چیه ، شما چی می‌خواهید ؟ هر چه باشد

قبول دارم ، هر کار می‌خواهید بکنید . هر منفعتی

می‌خواهید ببرید .

اوتیه چیتکنی منظور شما از منفعت چیه ؟ اگر فقط يك کمی بما قرض

بدهید . ما هم هر منفعتی بخواهی بهت تقدیم می‌کنیم .

گلوف (خیلی جدی) - خوب حرف آخرتان اینست که دیگر بازی نمی کنید.

شوخنیف پولتو رو کن بازی رو شروع می کنیم.
گلوف (از جیبش هفت تیری بیرون می آورد) - پس خدانگهدار آقایون ، این آخرین باری است که منو می بینید.

با هفت تیر از در بیرون می رود

سن ۱۷

شوخنیف ، ایخاریف ، کروگل

ایخاریف اگر این مسخره با يك گلوله خودشو خلاص کنه ، توهچل میاقتیم .

شوخنیف خودشو خلاص می کنه با سفل ، ولی حالا نه . چون پول نرسیدیم بدبختی اینه .

کروگل می ترسم آخر این کار خوش نباشه ، تو دردسر میاقتیم .

همانها ، گلوف و اوتیه چیتکنی

اوتیه چیتکنی دست گلوب که هفت تیر توش هست گرفته - چه خبره ؟
موضوع از چه قراره، مکه دیوانه شدی ، همه تون توجه
کنید همین حالا میخواست هفت تیر و به شقیقه اش بگذاره .
راستی شرم آورده .

هنه باستقبالش می روند چه خبرد ، آخه واسه چی ؟ تمنا
می کنم چی شده مکه .

شو خنیف باز هم واسه هیچ چی یه عاقل مرد می خواست خودش
را بکشه .

ایخاریف اینجور که معلومه همه مردم روسیه باید خودشونو بکشن :
چون تو قمار هر کی ممکنه باخته باشه . کلاه خود تو
قاضی کن اگه جز این بود کسی نمی برد .

اوتیه چیتکنی این حق بدد که بهت بگن خیلی خنگی سعاد تو نمی بینی
مکه متوجه نیستی تو همین باخت برنده شدی .

گلوب (باناداحتی) چرا میگید من خنکم چطور این حرفو
میزنی . در حالیکه دو یست هزار روبل باختم میگی
برنده شدی والا خیلی عجیبه .

اوتیه چیتکنی آخه خنک جان میدونی همین باخت در مقابل هنگ
سوارکاران چه شکوهی برات میاره ؟ گوش کن بچه جون
آخه تو هنوز دانشجوی افسری نشده ۲۰۰ هزار روبل
باختی . سوارکاران با شکوه تو رو روی دستشون بلند

می‌کنن .

گلوف

(آرام می‌نشیند) چی فکر می‌کنید ؟ یعنی من این جریزه
را ندارم که فاتحه همه چیزو بخوانم و این باختو با
مردانگی تمام متحمل بشم ؟ مهم نیست پاینده باد
سوارکاران !

اوتیه چیتگنی آفرین، حالا شد . پاینده افسر سوارکاران . این گیلایو با
هم می‌زنیم . شامپانی !

چند بطری میارن

جاوید باد افسر سوارکاران .

گلوف

جاوید - خوش باش.

ایبخاریف

یه گیلای دیگه با هم بزنیم . زنده باد افسر سوارکار.

شوخنیف

حالا که اینجور شد هیچ چیز واسم مهم نیست (گیلایو
میکذاره رو میز) بدبختی اینه که نمی‌دونم به‌خانه چه جور
برگردم ؟

گلوف

پدر ! پدر !

موهاشو چنگه میزنه

اوتیه چیتگنی خوب واسه چی پدرتومی‌خواهی ببینی ؟. اصلاً ضروری

نیست .

مگلو ف (خوب چشم‌هایش را باز میکند) واسه چی ؟

اوتیه چیتکنی مستقیم از اینجا بهنگ سوار میری . مایه دست لباس
نظامی واست تهیه کردیم . شوخنیف عزیز حالا ۲۰۰
روبل بهش بده که بتونه شاگرد دیرستان نظام شه . فکر
می‌کنم رنگ اونیفورم دیرستان قهوه‌ای باشه، اینجور
نیست ؟

مگلو ف عجب جائی گیر کردیم من از اینجا مستقیم باید پیش
نامزدم برم اونودر آغوش بگیرم .

اوتیه چیتکنی به به ! . چه افسر سواری ! اصلاً یکی از خصوصیات
افسرهاست . این آدم افسر میشه که بتونه از این لباس
استفاده کنه . یه اسکناس دویست روبلی نداری ؟ با توام
شوخنیف .

ایخاریف من این مقدارو بهش میدم که بتونه سینشو جلو بده و با
شکوه و جلال راه بره . گلو ف (اسکناسو می‌گیره با
دست تکانش میده) شامپانی !

همگی شامپانی

چند بطری می‌آورند

گلوف

زننده باد افسران سوار !

اوتیه چیتکنی آره ، زننده باد . . . شوخنیف میدونی يك چیزی بعقلم

رسید . باید با ساز و دهل بیریمش ، درست مثل اینکه

ما هم خیکیم یالا ، بیا بلندش کن !

همه باو نزدیک شده دست‌ها و پاهایش

دامیگیرند و سرود زیر را می‌خوانند و روی

هوا تکانش می‌دهند.

ما صمیمانه ترا می‌پرستیم

همیشه بمان فرمان ده

تو دل‌های ما را افروختی

شما چون پدر ماائی

«گیلاش را برمیدارد» - هورا !

گلوف

هورا !

همه

اورا بزمین میگذارند ، گلوف گیلاش را

بزمین زده خرد میشود . همه از او تقلید میکنند .

گلوف

حالا جنگی برو بدیدن نامزدت .

اوتیه چیتکنی هیچکس نمیشه باهات بیاد ، ها !

گلوف نه هیچکس ، اگر کسی بیادبا شمشیر شقش می‌کنم.
اوتیه‌چیتکنی اوه ، عجب شمشیر زنی ، شما چی عقیده دارید : مثل
شیطان. چقدر جسور . آقایون گمانم چون بورستوف‌عاصی
وجنگجو می‌شود . پس خدا نکهدار ، سوار کار ، ما
مانع تو نمی‌شویم .

گلوف خدا نکهدار.
شوخنیف پس وقتی برگشتی برامون تعریف کن

گلوف بیرون می‌رود.

سن ۱۹

همانها جز گلوف

اوتیه‌چیتکنی اینقدر نازشو می‌کشیم تا پول را وصول کنیم ، بعد از اون
بره باسفل.

شوخنیف تنها از این می‌ترسم که مسئولین بانك رهنی حاضر نشوند
پول را بما پرداخت کنند.

اوتیه‌چیتکنی آره ، خیلی بد میشه. وانگهی شما نمی‌دونید در
اینکار تحریکاتی هم هست ، بهر حال برای اینکه کارها

روبراه بشه باید یکی از ما پول را وصول کنه.

سن ۲۰

همانها ، بازاموخریشکی کارمند بانک رهنی ،
سرك می كشد ، فراك نسبتاً مندرسی پوشیده

زاموخریشکی عذر می خواهم ، اینجاشخصی بنام آلكساندر میخائیلوویچ
زندگی می کند ؟

شوخنیف نه همین حالا رفت ، ولی کاری داشتید ؟

زاموخریشکی مقدار پولی که باید بایشان پردازیم .

اوتیه چیتکنی جنابعالی کی هستید .

زاموخریشکی کارمند بانک رهنی

اوتیه چیتکنی بفرمائید تو. يك كم بنشینید . این موضوع برای ما خیلی

مهمه. ما با آلكساندر میخائیلوویچ راجع به چند معامله

جزئی وارد مذاکره شدیم . از اینرو من و او و او

(با انگشت يكایك را نشان می دهد) همه ما از صمیم

قلب رهین شما خواهیم شد . وضع طوری است که باید

در اسرع وقت پول وصول بشه .

زاموخریشکی حقیقت اینست که . پرداخت پول تا دو هفته امکان نداره .

اوتیه چیتکنی نه، این خیلی طول می کشه ، فراموش نکنید ما آدمهای
خوش حق و حسابی هستیم .

زامو خریشکی این بجای خودش . ولی مطمئناً همه طلبتان وصول میشه .
هیچوقت فراموش نمی کنم . برای اینکه که میکم دو هفته
طول می کشه . اگر تازه سه ماه هم علاقتان کنیم فکر
می کنید چی می شود ؟ تا ده روز دیگه ابدأ پول نداریم .
حالا هم صنارتوی صندوق نیست . هفته پیش ۶۵۰۰۰۰۰
روبل وصول کردیم اما همشو بین طلبکارا تقسیم کردیم .
سه تا ملاک که زمینشان را گرو گذاشتند از ماه فوریه
چشم براهند .

اوتیه چیتکنی باشه ، این برای بیگانه هاست ، ما می خواهیم دوستانه
موضوع را حل کنیم ...! باید خیلی صمیمی تر باشیم .
خوب ، اسم شما چیه ؟ چی ؟ منتعلی بیر نیچ نه ؟
زامو خریشکی پسوئی ستاخیچ ارباب .

اوتیه چیتکنی خوب همون میشه دیگه . خوب آقای پسوئی ستاخیچ
لطفاً گوش بده : ما باید مثل دوستان قدیمی با هم کنار
بیائیم . خوب حالتون چطوره ؟

زامو خریشکی تصور می کنه اوضاع و احوال ما چطوره . همه از کار
ما باخبرند ما انجام وظیفه می کنیم .

اوتیه چیتکنی خوب درسته ولی میدونید درآمد بعضی کارها ... مختصر

صریح تر بگم شماها دسترنج زیادی می گیرید ؟

زامو خریشکی چه جوری ؟ پس منو می خواهین دست بسر کنین یا
مسخره ام کردین ! بله این نویسندگان هم هر کسی که
رشوه میگیره بریشش می خندن . ولی خوب که تونخش
میری از ما کلفت ترها یعنی اون مقامای بالا بالا هم رشوه
می گیرن باز اگه يك كلمه عاقلانه تری مٹ استفاده یا
چشم روشنی پیدا می کردی حرفی بود چون بهر حال از
خوبی و بدی کارها خدا بهتر آگاهه . هرچی که بگی و
هر اسمی هم واسش پیدا کنی باز رشوه س . چه سیاه چه
مشکی هر دوش یکیه

شو خنیف فکر می کنم پسونی سه تا خیج هم اینبار از جا در رفته
نتیجه اینکه جریحه دار کردن به حیثیت و احساسات
اشخاص همینه

زامو خریشکی بله همه می دونیم شرافت و آبروی انسان خیلی ارزش
داره ولی ناراحتی هم دلیل نداره . چون من بزندگی
بیشتر واردم

اوتیه چیتکنی خب کافیه پسونی سه تا خیج بیائید با هم برادرانه صحبت
کنیم . خب اوضاع و احوال چطوره ؟ وضع خودتان چه
بوده ؟ دنیارو به خوشی میگذرونن ؟ اهل وعیال داری ؟

زامو خريشكي چار تا پسر خدا بهم لطف كرده . دو تاشون مدرسه‌اي ين
اون دو تاي ديگه هنوز بچه‌ان . يكيش تازه راه ميرد
اون يكي هم چهار دست و پا راه ميرد . گلان گلان ميكند ،
اوتيه چيتكني پس ديگه ياد گرفتن با اون دستهاي كوچيكشان . . .
بله . . .

تقليد پول گرفتنو در مياره

زامو خريشكي عجب آدمهائي هستيد باز از سر گرفتيد ؟
اوتيه چيتكني چيز مهمي نيست پسوئي سه تاخيچ در عالم دوستي مي گم
نقصي داره ؟ همچون پدري و چنين بچه‌اي . اي به
گيلاس شامپاني بريزو اسه پسوئي سه تاخيچ د يالا . فرض
مي كنيم اول آشنائي مونه . خودمونو حاضر مي كنيم و
ميائيم به بازديد شما .

زامو خريشكي خوش اومديد بهتون بايد بگم به چائي تو خونه من
مي خوريد كه تو خونه شهر بانم پيدا نمي شه .
اوتيه چيتكني حتماً يكي از بازرگانا برات چشم روشني آورده ؟
زامو خريشكي اوه به بازرگان كجاخ تائي چائي برام آورده بود .
اوتيه چيتكني چي شد پسوئي سه تاخيچ ؟ فكر مي كردم شما با بازرگانا
ارتباط نداريد

زامو خریشکی دگیلاشو میندازه بالا دستهاشو رو پاهاش میگذاره ، پس
 مطلب از اینقراره یکی از بازرگانا مجبور شده واسه
 خنکیش باج سبیل بده . اگه مایلید براتون تعریف کنم .
 یه بازرگانی باسم فراکاسوف ی مقدار از زمینشو گرو گذاشته
 بود همه کارها منظم و آماده فروش بود قرار بر این شد پول
 بگیره این بازرگان با یه تاجر دیگه شریک شده بود
 تا کارخانه ای راه بیندازه . البته اینکه پولو برای کارخانه
 یا کار دیگری میخواستن یا شریکش کی بود بما ربطی
 نداشت . اما بازرگانه انقدر ابله بود که هر جا اومد گفت
 با فلانی شریکه و هر لحظه منتظر وصول پول از اینرو
 من با صداقت بهش گفتم هر وقت سه هزار روبل دادی
 بیدرنک پولو وصول می کنم والا باید منتظر بشی قرار
 بود دیگهای بخار و سایر وسائل رو برای راه انداختن
 کارخانه اش تحویل بده ولی منتظر وصول پیش قسط بودند
 بازرگان هم که فهمید شمشیر به فولاد زدن اثری نداره
 یه بسته چای خوب با سه هزار روبل با کمال احترام
 بهر يك ازما تقدیم کرد باین عمل میکن رشوه در صورتی
 که نفس اینکار زرنکی قابل ستایشه . آیا کسیکه ما رو
 باین فکر انداخت احمق نیس می خواس دهنلق نباشه
 اوتیه چیتکنی گوش کنید پسوئی سه تاخیچ خواهر میکنم راجع بکار

ما حرف تزئید ما حق الزحمه شما رومیدیم شما هر جور
دلنون خواس با رؤسای مربوطه کار ما رو روبراه کنید
تنها پسوئی سه تاخیچ بخاطر خشنودی خدا یه کمی زودتر
ها .

زاموخریشکی بسیار خوب هرچی ازم بر بیاد واستون میکنم « برمیخیزد ،
ولی دوستانه بهتون بگم در این مدت که شما میخواهید
امکان نداره . خداگواه صنار تو صندوق اداره نداریم
ولی کاری میکنم

اوتیه چیتکنی بسیار خوب باید به کی رجوع کنیم ؟
زاموخریشکی به پسوئی سه تاخیچ رجوع کنید خدائگهدار آقایان

بطرف در راه می افتند

شوخنیف پسوئی سه تاخیچ « حول وحوشه نگاه میکنه ، یه کاری انجام
بدید .

اوتیه چیتکنی پسوئی ستاخیچ پسوئی ستاخیچ تمنا می کنم ما را از این
هچل هرچه زودتر نجات بدهید .

زاموخریشکی « درحالی که خارج میشود ، عرض کردم یه جورش می کنم
اوتیه چیتکنی لعنت بر شیطان اونکه خیلی دیرمیشه پیشانیش را می ماله
نه من دنبالش می رم شاید نتیجه ای بگیرم از دستمون

میتروسم بره باسفل میرم سه هزار روبل بخودش میدم

صحنه ۲۱

«شوخنیف - ایخاریف - کروگل»

ایخاریف	البته هرچه زودتر وصول کنی بهتره
شوخنیف	این پول خیلی مورد احتیاجه بیش از اندازه بهش نیازمندیم
کروگل	اگه زیرش ترنه
ایخاریف	واسه چی؟ مگه کاروبارتون!

صحنه ۲۲

همانها ، همراه اوتیه چیتکنی

اوتیه چیتکنی ، مایوسانه داخل میشود ، لعنت بر شیطان تا چهار روز دیگر به هیچ نحو قادر نیست نزدیکه بزنم سرمو متلاشی کنم .

ایخاریف	چرا اینقدر عصبانی ؟ تحمل چهار روزو نداری ؟
شوخنیف	جان دلم سرنخ همین جاست این مطلب برای ما خیلی مهمه
اوتیه چیتکنی	چطور تأمل کنم آخر در نیژفی لحظه به لحظه منتظر ما

هستن راستی این مطلب را تا حالا بهت نگفته‌ایم چهار
روز پیش بما خبر دادن هرچه زودتر بهرنحو شده از اینجا
حرکت کنیم به بازرگانی در حدود ۶۰۰ هزار روبل آهن
وارد کرده سه شبیه معامله سر میگیره . پولش هم نقده
یه آدم هالویی هم با نیم میلیون روبل وارد شد

ایخاریف بعد ؟

اوتیه چیتکنی بعد ؟ پیرمردان نشستند توی خانه عوضش پسر هاشون
را فرستاده‌اند.

ایخاریف قمار بازی پسر ها حتمی است

وتیه چیتکنی مگر کجائی هستی ؟ چنین هستی ؟ مگر به خطت بچه
تاجر ها وارد نیستی ؟ تربیت بچه تاجر ها رامی دانی چگونه ؟
یا چیزی نمی دونی یا چیزهائی که خصوصیات يك اشراف
زاده است می دونی که اصلا به درد تاجر ها نمی خوره
به این نحو معلومه که آداب و رسوم اشراف زاده ها را در
پیش میگیره و دوش به دوش افسر ها راه میره خوشگذرانی
لوطی گری می کنه جان دلم این نیپ آدم ها برای ما از
همه بیشتر منفعت دارند این خنگ ها که از دماغ فیل
افتاده اند خبر ندارند در برابر هر روبل که از جیب ما
بیرون می آورند صد برابرش را بما پس می دهند آره شانس
ما این است که تمام فکر تاجر ها روی این محور دور

می‌زنه که دخترشان را به يك سرلشكر به ده‌اند و از
پسرشان مثل يك مستخدم كار بكشنت .

ایخاریف آن معاملاتى كه گفتید؟ حقیقت داره ؟

اوتیه چیتکنى چطور حقیقت نداره ؟ مگر ما رو خبردار نکردند ؟
تقریباً همه چیز ما قبضه کردیم الان هر لحظه برای ما
يك دنیا قیمت داره

ایخاریف اه لعنت بر شیطون ما چرا همین جور بی خیال رو
صندلی هامان لم داده‌ایم ؟ آفایون برای شرکت در این
معامله چه شرایطى لازمه ؟

اوتیه چیتکنى بله ما در این معامله پیش قدم بودیم بنا بر این حق تقدم
داریم گوش کن همین حالا به فکری به خاطر من رسید تو
اجبارى ندارى بی درنگ از اینجا راه بیفتى تو مالك
۸ هزار روبل هستى این پول را به ما بده در عوض حواله
گلوفا را به گیر ۱۵۰ هزار روبل شاید هم بیشتر دریافت
خواهى كرد ولى حقیقتاً از این مبلغ بیشتر بما قرض
مى دهى چون الان آنقدر محتاج پولیم كه حاضریم در برابر
هر يك سه برابرش بعداً به پردازیم

ایخاریف بسیار خوب واسه اینکه نشان بدهم با شما دوست و
در عین حال صمیمی هستم « نزدیک صندوقچه مى شود يك چنگ
اسكناس بیرون مى آورد ، بیاید این ۸ هزار روبل

اوتیه چیتکنی اینهم حواله حالا می‌رم دنبال گولف تا بیارمش و کارها را
 رو به راه کنم کروگل پول را بیار تو اطاق من اینهم کلید
 صندوقچه کروگل خارج می‌شود ، ای کاش طوری می‌شد
 که امشب بتونیم راه بیافتم و خارج می‌شود ،

ایخاریف

البته البته اتلاف وقت هیچ موردی ندارد حتی يك دقیقه.
 ولی اگر حرف من را گوش می‌دی خودت را اینجا گرفتار
 نکن همین که پول بدست رسید خودت را بما برسان .
 می‌دانی با ۲۰ هزار روبل می‌توان چکارها کرد . بازار
 مکاره رومی شده درس خرید آه ، فراموش کردم به چیز خیلی
 با ارزشی را به کروگل بگم تأمل کن همین حالا بر می‌گردم

شوخنیف

و با عجله خارج می‌شود ،

سن ۲۳

ایخاریف تنها

ایخاریف
 اوضاع از چه قرار بود ؟ هوم ؟ دارائیم امروز صبح فقط
 ۸۰۰۰۰ روبل بیشتر نبود اما امشب سربه ۲۰۰۰۰۰ روبل
 می‌زند . هوم ؟ برای دیگران این پول بمنزله يك قرن

خدمت کردن ، رنج کشیدن ، با نظم و ترتیب بودن ،
 بالاخره بمنزله يك عمر رنج ، و عذاب ، و چاپلوسی
 نعظیم دائمی است . ولی من در فاصله چند لحظه ،
 چند ثانیه شاهزاده و فرمانروا شده‌ام . با این پول چه
 کارها که نمیشه کرد ، چه املاك و کارخانه‌ای که نمیشه
 خرید . تو ده میرم و زندگی بی‌دغدغه و آرامی را شروع
 می‌کنم . سالی سه هزار روبل عایداتی محصول جمع
 می‌کنم و با رعیت‌ها و کدخدا خوشگذرانی می‌کنم خوب
 دهانها مگر به آموزش و پرورش محتاج نیستند ، مگر با
 چاقو چهل و بیسوادى را میشه از دهات بیرون درآورد؟
 خوب وقتم را چطورى سپری کنم ؟ با کدخدا ، با رعیت‌ها
 حرف مینمزم مباحثه میکنم آره تنها چیزی که مایلم اینست
 که مصاحب شخصی فهمیده و باسواد باشم . روشنفکر ،
 روشنفکر ! دیگه اونوقت میتونم بخودم برسم سر از
 معلومات در آرم . قادرم به پترزبورگ بروم و خواهم
 رفت .

به تآثر می‌روم ، و از حاشیه کاخ و کنار اسکله و كوشك‌های
 تابستانی خواهم گذشت . بمسکومى‌روم و نزد یار غذا
 خواهم خورد . لباسم را بمد پایتخت لِهستان خواهم دوخت
 و میتونم مثل يك آدم فهمیده و روشنفکر درست همشان

آنها زندگی کنم ، چرا مگر همیشه باین چیزها برسم ؟
روشنفکری چیزی جز اینها نیست ؟ از کجا باین
کامیابی ها رسیدم ، ؟ منشأش چیه ؟ جز زرنگی و زبلی
خودم . گرچه این حرف حماقت محض است ، نخبه باین
زرنگی نمی گویند . آدم بی هیچ سابقه درفاصله يك لحظه
میتونه زرنگ بشه ، ولی کار من نتیجه عمری مطالعه
و تجربه است ، تازه اگر زرنگی هم درکار باشه ، مگر
زرنگی از ضروریات زندگی نیست ؟ آدم اگر زرنگ
نباشه ، و کلاهش را قرص نکه نداره چکار میتونه بکنه ؟
بهر حال تنها با زرنگی می شه آدم زندگی کنه و ابتکار
بخرج بده . مثلاً خود من اگر باینکار وارد نبودم و
قلقلش را نمی دانستم و این الوقت و در کمین فرصت نبودم
اونها حتماً کلاه سرم می گذاشتند . اونها میخواستند کلاه
بگذارند ولی وقتی دیدند حریف نمیشنند دست دوستی
دراز کردند . واقعا که زیرکی و هوشیاری یکی از نعمت های
بزرگ است ، انسان باید همیشه زرنگ باشه من زندگی
را از دریچه دیگری نگاه می کنم . زندگی احمقانه
نیست ولی با هلرمندی و زرنگی زندگی کردن گول زدن
ولی نخوردن ، اینست مسئله حقیقی ، هدف واقعی
زندگی همینست .

سن ۲۴

ایخاریف و گلوب دوان دوان وارد میشوند

گلوب کجاست ؟ هیچکس تو اطاقش نیست من الان از اونجا میام ؟
ایخاریف ولی همین حالا اینجا بود ، در حدود یک دقیقه میشه ،
رفت زود برمی گرده .

گلوب ها ؟ پولت را بالا کشیدند و جیم شدند
ایخاریف آره ، با هم کار را رو برآه کردیم ، تنها منتظر تو بودیم

سن ۲۵

همانها همراه آلکسی

آلکسی د بگلوب رو میکند ، - فرمودید حضرات کجا هستند ؟

گلوب بله

آلکسی همین حالا رفته

گلوب چطور ؟

آلکسی بله . در حدود نیم ساعت قبل اسبها و کالسکه شان حاضر
و منتظر بود.

گلو ف « دستهایش را به یکدیگر میزند » - پس هر دو تا تون خر
شدید

ایخاریف منظورت چیه ؟ من چیزی نمی فهمم . اوتیه چیتکنی قول
داده یکدفعه دیگه برگرده . می دونی حالا تنها بمن
مقروضی ، اونها با من يك معامله ای کردند .

گلو ف قرض چیه ، این حرفها یعنی چه ؟ تو بمیری خرت
کردند : مکر نمی فهمی تو خنک را گول زدند . راستی
که هیچ فهم نداری .

ایخاریف این حرف های مزخرف چیه می زنی ؟ معلوم می شه هنوز
سرت گرمه

گلو ف بنظرم سر هر دو مان گرمه مگر خواب می بینی عمو ؟ راستی
خیالت من گلو فم ؟ همان جور که تو مغفور چینی منم گلو فم .

ایخاریف (مضطرب) - عزیز از این حرفها - ای مزخرف منظوری
داری ؟ پدرت . . . هم . . .

گلو ف او پیرمرده ؟ پیش از هر چیز من پسر او نیستم ، اصلا
او بچه نداره ، بعلاوه اسمش میشل الکساندرویچ نیست
و ایوان کلی میچ است . خودش از همان قماش

ایخاریف گوش کن ، شوخی نکن ، این حرفها شوخی بردار نیست
گلو ف شوخی چیه ؟ من شريك اونها بودم و حالا منم گول
زدند . قول داده بودند بمن در مقابل زمینم ۳۰۰۰ روبل

بدهند .

ایخاریف

(خشمناك نزدیک او می شود) - او هووی ، گفتم شوخی لکن !
خیال میکنم من اینقدر خنکم .. و کالتنامه ، و میراث ...
زاموخریشکی کارمند بانك رهنی ، خیال میکنی من
همین حالا نمی توانم دنبال او بفرستم ؟

گلوف

اولا زاموخریشکی کارمند نیست و جزء همان گروه
اسمش هم مورا زافیکنی است .

ایخاریف

(مأیوس و ناراحت) - تو تو چه جانوری هستی ؟ لعنت
بر پدرت ، بگو تو کی هستی ؟

گلوف

من ! من کی میخواستی باشم ؟ منم آدم درستکار و سربراهی
بودم ، و ناخود آگاه بدون اینکه خودم بخوام آدم دزد
و کلاهبرداری شدم . توی قمار هست و نیستم و باختم
یعنی اونها بردند ، حتی يك پول سیاهم برام نگذاشتند
برای اینکه زنده باشم ، گرسنگی از پا درم نیاره چی
از دستم برمیامد ؟ مجبور شدم تنها بخاطر سه هزار روبل
دست باین عمل بزنم . اپ مطلب همین حقیقت بی کم و
کاست گفتم ، می بینی که بی غل و غش حرف میزنم .

ایخاریف

(خشمناك یقه او را تکان می دهد) - رذل ، بی شرف !
رو بطرف راهرو سن میکند . مثل اینکه با کسی در
بیرون صحبت میکند ، خوب کار داره بافتضاح میکشه ،

آلکسی

همدیگرو دارند میزنند ، باید جیم شد

خارج می شود

ایخاریف	(گلو ف را میکشد) - زود راه بیفت ، یا الله
گلو ف	کجا ؟ کجا ؟
ایخاریف	کجا ؟ (خشمگین و عصبانی) کجا ؟ دادگاه ، دادگاه
گلو ف	اصلاً بفکرش هم نباش ، ابدأ حق نداری
ایخاریف	ها ! چرا ؟ من حق ندارم ؟ تو روز روشن ، با بیشرفی دزدی میکنید ! حق ندارم ؟ حيله و ثقلب ! من حق وقتی تو هلفدونی فرچنسک افتادی اونوقت میتونی بگی « تو حق نداری » صبر داشته باش سزای تمام این بیشرفها را تو کف دستشون میذارم ، وبهشون حالی میکنم که عاقبت کلا هبرداری اونهم واسه یه آدم شریف چیه ! این قانونه ، قانونه . من از قانون حقم را میکیرم .

کشان کشان گلو ف را میبرد

گلو ف	اگر تو خودت هم خلاف نکرده بودی میتونستی از قانون استفاده کنی ولی یادت باشه تو هم برای چاپیدن من در
-------	---

قمار با اونها شريك شدى . همه ورقهای قلبی مال تو
بود نه کورخواندی ، تو حق نداری که هیچ حتی نمیتونی
شکایت هم بکنی

ایخاریف (نومیدانه دست بیپشانی میزند) - لعنت بر شیطان، آره ..

(میلرزد، در حالیکه از ضعف دارد از پا
مباقتد خودش را روی يك صندلی میاندازد و
گلو فم خودش را از چنگش رها میکند)

ولی عجب حقه‌ای بود .

گلو فم (بطرف در نگاهی میکند) - خودت را دل‌داری بده ،
این بدبیاری خیلی اهمیت نداشت ، ورقهای آدلایید
ایوانوونا هنوز با تو هست

غیش میزند

ایخاریف (با عصبانیت) - آدلایید ایوانوونا را خدا لعنت کند

دورقهای آدلایید ایوانوونا را برداشته پرتاب میکند
بطرف در ورقها در هوا چرخ زنان روی
زمین می افتند ، .

پس يك چنين پيشرفتهائی كه جامعه بشری را بنگ
 و پستی ميكشند وجود دارند. ولی من دارم از بين ميرم، مشاعرم
 را از دست ميدهم انگار همه چيزو در خواب می دیدم ،
 عجب پایانی داشت ! نه پدری در كار بود نه پسرى نه
 زامو خريشكى كارمند ! يك طوطئه كاملا سرى حتى
 تصورش را هم نمیتونم بكنم (از روى مندى برمىخزد
 و توى اطاق با هيجانى شديد شروع بقدم زدن مى كند)
 از اين بيعد قلب كن ، دوزكلك بزن ، از هوش استفاده
 كن ، حيله هاى زيركانه و دقيق ابداع كن . نه لعنت بر
 شيطون ، در اينجا ، در اين كشور ، كار شرافتمندانه
 زحمتكشى ، رنج بردن ، راستگوئى ، صداقت پشيزى
 ارزش نداره . بالاخره يكي پيدا ميشه كه سر آدم كلاه
 بگذاره . يك آدم دزدى برمىخورى كه آدم بنائى را كه
 با رنج و بدبختى سالانه براش خون خوردى و ساختى
 از بن ويران كنه از روى غم و خشم تكان مى خورد ،
 چمدنيای بشمى ، همه اش كلكه ، شانس متعلق يك سنفه
 كه نه چيزى مى فهمند و نه قادرند فكر كنند ، هيچكارى
 انجام نميدهند فقط با يك دست ورق قمار مى كنند چه
 قمارى ، يكشاهى يكشاهى

پرده

شماره ثبت $\frac{۴۳۵}{۳۵/۳/۳۰}$



۲۰ ریال

انتشارات آبان

سازمان چاپ و پخش کتاب

تهران انتهای خیابان شاه میدان محمدرضا شاه

تهران - خیابان سلسبیل خیابان هاشمی چهارراه خوش